

خطی اهدائی  
مجلس شورای  
اسلامی

۲۲۱



کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

[[ اهدائی ]]

ط

از کتب (

۳۲۱

شماره اختصاصی (

تیمار سر لشکر مجید خورز (ناصر الموله) یک کتابخانه مجلس شورای ملی

موضوع

مؤلف: مصطفی خندان

کتاب: چهارده روز شرح و تبیین از نایب‌التمیز

۲۴۶۸۵

۵۴۴۴۸

کتابخانه مجلس شورای ملی





بسم الله الرحمن الرحيم

ای تو از ده چارگان ای تو زنده دوارگان چارده کار که چاردهم که در  
 چارده سازنی نیاز پاس سر است که بطعیم و جو و سودهایون ای حضرت  
 قدر قدرت شاهنشاه اسلام شاه ارواح الباقین فدای کن صاحب قدرتی  
 و تخت داور کن و آفرین عارفی نمود و دولت آبادت مهری را در آستان  
 برون تو ای نعمت جاوید زانی است خدا تو را شاه در دولت  
 که آسایش خلق در غل است بقای فروش را زار و شکر  
 بهر ساعی نعمتی آفرینش است که الله تعالی تو را سلطنت

کتابخانه مجید فیروز  
 ۱۰۰۰  
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی

چون نظام دولت آفرین رونقی کمال دارد و امر و زاری ای مردم  
 اس سادت و شرافت حاصل است که مری را بکمال خدا و در حال  
 حضرت اشرف طباب اجل محمد فخر وزیر اقدس اعظم امین السلطان  
 متع الله بسعید بلول بقائه تحصیل آسایش عموم و خصوص دعائی  
 ملکوتی صفات هیا یون خداوند مکه و سلطان در سند صدر است  
 بوجد حق شناس شاه در پست رحمت را بر راحت مقدم داشته و  
 بنی حمیدی خدا جوی دارند که در هر دو عالم غیر خدا کنند حد  
 در عوض خدا جوی دنیا و اهل دنیا را در حدش بطی است که در حد  
 میفرماید یا دنیا اندمی من خدا منی و استخدی من خدا **لکون الله**  
 ثابت جهان و صدر باشد در حضرت شه بعد باشد  
 خانه را در خانه را در حق عسوان کار سپهر مردم رئیس محمد باو  
 اول منی دیوان سایل خاصه هایونی عمری در حد که از حق تحریر  
 دیوانی زبردست در علم صدق و دانش در استی و نسبت برستی قائم  
 و اتمام در زیده و در امور تها و کار شات مطالب بر حد و کار



با اقسام لازم و دارای فرامین و اجبالا و تقاضای قبال قدر دان  
 فخر و تمجید همیشه بکمال رغبت طالب است همانطور که غلبه از فضل  
 آورد و کار و اهل دنیا شکایت است در ساری شکوی نوشته اند  
 در مقابل این نعم الهیه که برای عباد و افراد انیس از پر تو وجود مبارک  
 خدا شاکس از روح الیالمین و الله بر حلال است فایز را و کثرت  
 شکر عرضه دارد پس تفاوت رده از نجاست با نجاست استی ازین  
 محل حقیقت را این بند و سیر که خدا میفرماید و لیس شکرتم لازم کنم  
 بنگار از اقبال این عهد قطعه داشت برای کتابخانه مبارک که کلام محیه  
 و مرصعات قطعات قباب این ترقیب داده کتب متعدد و بر کار رسد  
 یاد آور گذشت و بارت و کتاب چون استادان قدیم در فنون خطی  
 اگر کسیه با قلم غبار بر امثال رجحان یافت در نشر فضایل تقدسیه از اثر  
 تربیت که کمال کمال بجا و در شب روز نیامود و جلال و شرف شوقی  
 از ترکی پاری ترجمه کرده بنام نامی صدر اقدس با تاجیه قدسیه میوم  
 ساخت و در تقدیم آن بقول مستحیات خوانده با صد و در سجده

در ذیل بزرگواری و اعطاف و لطاف حضرت مستطاب علی اکرم  
 بنده کاش آما می این ملک و امام و جلالت العالی اختصاص دارد  
 آسان مبارک سه هزار آمد این ملک شهنشاه عقل  
 که نظم ملک شهنشاه مسلم خدایش داده اقبال بود  
 که بوده در خدا جوی مطمن اکنون دو سال است که بیشتر  
 این اختصاص عقل و قص و زبان کلیل مقصدین و مفضل علی  
 محمود امثال اقران و منبسط این مقلد و سبحان کرده و میون است  
 از ترمین خدمت و مستندین رحمت است بر اوری از عزیز دیا  
 بقوه استماع با علمی مخصوص در خط کلام است و انوارش قواعد  
 عربیه و علم قرائت و مطالب ادب و رنج برده به منور سن و قیصر علی  
 و فرائض ملک شامی غفلت ندارد و در مبارک فاسد ال عبا  
 علیه صلواته انما و من التجات از کلام با کاف و تنگ است  
 عزیز اند غلام زاده تربیت اقبال در سن هشت و سال  
 بر سر و مشق چاکری کتاب و قطعه تقدیم نموده و مورد این تحسین است



که شبل فی الجبریل لایه اسال که دو داند از قرن دوم ناصری  
 بر پیل معبود سه ماهه سرخسین استیدان نموده در ضمن خانه شد  
 برای سرکشی تولات چاکرانه و علقه رقصی رفت بعد از انصارت  
 شخصی بغیر ایض چاکری زیارت آسان قدس عودت نمود از  
 خطا پیر و سپرد عای ایام هفت نوشته جلد آنرا بکس مبارک مو  
 داشته بطور ارمان راه آورده تقدیم کرد **شوی** کبری و اول **ان**  
 زیر دامن سوی کرمان آورم در موقع استراحت خاص با جلالع  
 قطعه باسم قدم زاد و غزیرا به بخاک پای اصلی و کتاب عالی  
 مبارک حضور مبارک حضرت اشرف وزیر اقدس اعظم و خاندان  
 فرستاد و غزیرا به قدم زاد بوده و منصب فنی کری و کینه  
 موجب او را صرف حبیب مبارک تسطر شد و بحال امیدواری  
 با جلالع رفته و در این مدت شب روز چرخ نوشته در حق جاری کرد  
 برادر ایندلم ملا عباسعلی اعلی نیز مخطرات که میت خردا خوانواری  
 موقت به مقام را از محل تحقیقات خالصه سا جلالع در حق آورده

که کینه

که کینه صغیر کبیران خور دعا کو از صدق فرق فرقه ای مبارک  
 ترفه و استایش باشد تا خدا چه خواهد و بهت و انبساط و تفریح  
 خانه را دارد و نفر و والد است که در میان اجابت دعوات است  
 بوجود مبارک دعا کرده اند و در آن سچک مانده و در دست  
 آرد و دارند که دعای خود مقدس را در اراضی مقدسه بجای آید  
 بعون الله اکنون زیارت ارض اقدس مشهد مقدس دارند  
 بگزارانیکه الله تعالی مساحت بخت و رهبری سعادت  
 در هر یک خدمتستان رفعت بنیان حضرت اشرف ائمه و زرار  
 اعظم دامت شوکتة العالی ملک دشته محض دعای تقوی و جود  
 در زیارات مخصوصه خود مرضی حاصل نموده حاضر شود و با  
 زاد و راه ندارد و توکل بخدا و توسل بآیه دارا بهترین راه دارد  
 میشارد در این توکل و توسل ترجمه این باب از فرمایشات حضرت  
 یعوب الدین امیر المومنین علیه السلام العالی بن اطلب  
 صلوات الله و سلامه علیه را بر جارا و اش چار و عودت خود



و این ترجمه بکشف راز که دارای انواع حکم عقلیه و نقلیه و امریه  
 بلائیت برایت استمال که در توحید دیاچه تعلیم رسیده بخار  
 سنی میدارد و از خلاق روح چاره سازست و نیاید که  
 سبحانی این سفر توکل و توسل را بوسع و نعمت دنیا و آخرت  
 مقرون شبه توفیقی عطا فرماید که در دستد اما نیتد فرمود  
 مصون از زوال که قوام دوش پانیده و اقامت کوشانید  
 سجدات سکرهای آرد آری زیارت شهید مقدس غفر له  
 اذ الله ماصی اجابت دعوات و تحریات آن سرور  
 بخدا شناسی و شایسته در انواع تعیش مورت برکت می آید  
 خاصه در انجوت که ایالت و فرمانفرانی آن مملکت وسیع  
 بحضرت مستطاب اشرف ارفع امجد و الا شهادت که در آن  
 العلیه العالیه دامت سوکته الوالد اغرض و موقوف است و است  
 و یونسیت زاده اند و در اسفار سابقه که حکمرانی این مملکت  
 و مضافات مامور اند در پیغام محمد منشی ساو جلد غنی فرما

آن مملکت وسیع فیض را باسم مبارک این شهادت برادر  
 که شخص سلطنت والا که برادر است نوشت و توسط مرحوم  
 میرزا عبدلوا سخاان آصف الله و الله که در آن وقت بصیر الله و الله  
 لقب داشتند و در حضرت مستطاب اشرف و الا و کالت کمال  
 فرمودند الله تعالی حلال النور یکصد تومان رسوم فرمایند  
 فرمودند بعد از آن چون تحریرات و احکام خراسان در دیوان  
 با این پدر و پسر بوده همه وقت بهر تقریری که پیش می آمد طرفت  
 و رعایت این شهادت را در وف قدر دان بود و نعم ان اتفاق  
 فتمی سعادت هرگاه توفیق رفیع شود و یک کرشمه دو کلا  
 زیارت سرکار فیض آثار و همی حضور حضرت شاهزاده و الا  
 کامکار حاصل آید بشمار الله سکرده که هر چه طلب کردم از خدا  
 در مهابی طلب خود کامرا شدم بادست تهنیه ام را که نزد  
 جوده است تهنیه خود که کامرا بادست تهنیه ایجاب را  
 ارکلات مبارک کسرخ ابلاغه ارمان آنحضرت و ایام توکل نمود



بتالیف و تحقیق آن جبارت علیه نه و زید و باذن الله تعالی و اول  
 رسوله و خلفائه و با جازده و تسبیح حضرت عزت و قابل <sup>او</sup> <sup>است</sup>  
 اگر چه اهل فضل و بلاغت ارتقا می دهند تا آخرین عرب و فارس  
 بسی شرح و تفسیر برای این کتاب مبارک نوشته اند ولی چون  
 جز عبودیت و استغاضه نیست اندام مقبول حضرت می آید  
 سلامت که کجاست نیز چشما <sup>ولی</sup> که بر نذر از در بر روی کش  
**باب انتخاب من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب**  
**علیه السلام ویدخل فی ذلک المختار من اجوبه**  
**مسئله و احکام تقصیر استخراج فی سایر غرضه**  
 این باب برگزیده است از حکم عالی حضرت ولی الله علیه السلام  
 علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و در خلعت در میان  
 آنچه اختیار کرده شده است از جوابهای سئلهائی که از حضرت  
 پرسیده اند و از کلمات موجزه و محصره که بیرون آمده و برگزیده  
 نموده از آن باقی غرضهای نصیحت شاره و شرافت این باب

فقط با چار کلام و غایت فصاحت و نهایت بخت  
 که معانی معطر و مطالب معضله را با اختصار کلمات مبارکه در  
 مقرون می آید و از مواظبت و نصیاح یادآور شود که بعد از آن  
 از باب مطالعه شود خواهد بود و بر علم معاش و معاد کمالی  
 خواهد افزود شرافت و کمال اینست که ضرب الله و کرده <sup>چهار</sup>  
 بسلاماتی خاص که جای تردید نباشد از مرد هوا ممتاز می آید  
 و معرفتی میفرماید که الا ان ضرب الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون  
**قال علیه السلام** کس فی القته کابن اللبون لا ینظر فی کرب  
 ولا یضرع فی طلب **شرح** ابن اللبون لدان الله اذا استخیر  
 و دخل فی الثالثه اراد شبهه فی القته کابن اللبون فی عدم  
 اتضاع الظالمین کب بوجه کلا لا یضع فیه بطر و لا یضرع حوائج  
 فرمایش حضرت شیه دارد اجالی از شبهات و مراتب <sup>بزرگ</sup>  
 عرض می نماید اگر چه بدیع و کتب بدیعیه از معارف علوم است  
 و در هر عصری از استادان بزرگ در این فن شریف و اوین <sup>کتاب</sup>



اقل خلق اند و زیر پست مال قبل که در خدمت پادشاه عرویه  
 مشغول بود کتابی در این علم نوشت و با اسم کی ارمغان مخفی خود  
 بقبرل حیدر موسوم ساخت کس در این شرح و ترجمه برای  
 بعضی محضات بمسبست از مطالب عروض و خفا نه نوشته بود  
 و حسن توفیق رشید و طوطا میگوید در تشبیهات نیکو تر است  
 که شبه و تشبیه بر چیز یکسان تشبیه شود سخن درست و منطقی است  
 مانند همین فرمایش حضرت که هرگاه کسی در مقام تشبیه  
 شش و سه ساله مانند مرد مومن است زیرا باها نظور که مومن  
 بر خود دیگر دشت و ساله نیز نه سواری میدهد و نه مقادیر  
 میشود انیم تشبیه صحیح خواهد بود و می نویسد رعایت این مطلب  
 باها نظور که شبه موجودی باشد در عیان شبه بنیر موجود در  
 باشد چنانکه مومن بیشتر بود و موجود در عیانند و البته نیکو  
 و پسندیده نیست آنچه جاعتی از شعر کرده و میگوید چیزی را  
 تشبیه کردن سخن است که در خیال و هم موجود باشد نه در عیان

چنانکه

چنانکه انکت افروخته را بدریائی مشکین میگویند و این تشبیه  
 نه هر که دریای شگین موجود است در عیان نه موج زدن  
 تشبیهات را بهفت قسم آورده اند **اول** تشبیه مطلق و آنست  
 که شاعر چیزی را بحسری تشبیه کند با دات تشبیه بشرط و کس  
 و تقصیل و غیر آن و ادات تشبیه در عربیت کاف است و کاف  
 و تشبیه و تشابه و نحو هر چیزی که بدین معنی نزدیک آید و در بار  
 چون است و مانند و کوئی و پنداری و آنچه بدینها مدعا  
 از حدیث نبوی صلی الله علیه و آله میفرماید اصحابی کانهم  
 باهم اقد تم ایهتم **دوم** تشبیه شروط که چیزی را بحسری تشبیه کرد  
 بشرط گوید اگر چنین بودی قوی مثل از شر تازی بود که  
 فی اتاع صدره و کالبدر فی ارتقاع قدره و لوان البحر  
 یغیر ما و البدر یقصر ضیاءه از شر پارسی فلان چنین است  
 اگر شر عقل دارد و چون ابر است اگر ابر کوهر دارد **سیم**  
 تشبیه کنایت و آن چنانست که از تشبیه کنایت که بکلمه تشبیه



بی ادب تشبیه مثال از سر تازی در صفت قصیده عرضت علی  
 العادة احسنوا و الحجة العذر **چهارم** تشبیه و استعاره  
 چنان باشد که شاعر یک صفت از صفات خویش یک صفت  
 از صفت مقصود بگیرد و هر دو را یک خبر مانند کند هم از آن  
 یکی از تشبیه ای عرب گوید: **صدغ** بچشمی کلاهما کلاهما  
 شعور ما فی صفات و مع کلک **پنجم** تشبیه لکس این چنان  
 که در پیرایه شاعر دو چیز را که در این باب آن آید بن تشبیه  
 از نظم تازی صاحب بن عباد گوید: رقی الزجاج و رقی الخمر  
 فساها و تشکل الام **و** کانه خمر و تشده  
 و کانه قرح و لا خمر **ششم** تشبیه اضممار این صفت  
 چنان باشد که چیزی را چیزی تشبیه کنند اما بظاهر چنان  
 که مقصود من خبر دیگر است نه این تشبیه و در ضمیر مقصود  
 این تشبیه بود مثال از نظم ارسنی امیر معری سمر قندی گوید  
 اگر نورمه و روشنی شمع ترا **و** این کاش و سوزش مرا

کرشمع

کرشمع تویی مرا چرا باید بخت **و** در ماه تویی مرا چرا باید بخت  
**هفتم** تشبیه تفضیل و این صفت در رساله قزل چیمه من الیها  
 قصر النعمیر تقی بن محمد ساو جلاغانی ترجمه نام دارد چنان  
 باشد که شاعر چیزی را چیزی تشبیه کند باز از آن برگردد  
 بر تشبیه تفضیل در چنان **و** تشبیه و طوطا میفرماید  
 حبیب جلاله بدر ارضیا **و** این البدر من ذاک الحاکم  
 از نظم پارسی در اوایل قرن اول مایونی که بقرون  
 بسته و پوسته باد مطلق شایسته از انکار را بکار و کرد و خیا  
 علی حضرت احدی شایسته ای روح العالمین له الفداء  
 شرف صد و ریافت و بتوسط مردم سرور شایسته  
 محسن میرا میرا خور البسه الله تعالی حلل النور با تمام  
 اشارت رفت بخاطر دارم که شایسته مراده مغفور مردم  
 مردم محمد نشی ساو جلاغانی را بخت خود دعوت نمود  
 اوقاتی مصروف داشته تا آن مطلع رقصه و غیره



و در این صفت از مردم مالا یارم که در جمیع افراد آن لفظ خوشید  
 مطلع این است **کلام الملوك ملوك الكلام** بر تع از روی  
 بر افکند که همه خلق جهان یکی روز و خوشید سیدان **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 تو سخن کوئی و خوشید گفته است سخن بوسان بدی و خوشید **است**  
 این جمله دارای صفت تشبیه بعد از آن تفصیل و رجحان معقول  
 بخوشید از حیثیت سخن میان از جانب سنی و بجانب علی  
 در آن قصیده و قطعات بعد از آن که بخطوط این در و پیر  
 از لحاظ انور همانون گذشت انعامها سبذول افتاد و در جمیع  
 شامل شد خلد الله مکه و سلطانه پس بطور تشبیه حضرت علیه السلام  
 باش در موقع قتل مثل شرد و ساله یعنی قتل قتل را بر خود  
 که شرد و ساله سواری میدهند و نه در شیر خوار کی مطلع  
 نظر افتخار ضد البش و شری که سوار شده بجانبی روزه ضریع بالحرک  
 ضعیف دلیل و مطلع و نقاد **قال علیه السلام** از روی گفته  
 من شتر الطبع و رضی بادل من کشف عن ضره و نمت علیه نقسه

من امر علیها لسانه **شرح** این کلمات شریفه را تا برسد بکلام مبارک  
 اعمال الباقی عالم هم مرحوم ملاحظه در شرح پارسی خود  
 بیت و یک کلمه تعدد قرار داده و بخروهر یک علی حده تفصیل نموده  
 و شسته ولی چون در اصل نسخ البلاغه که فرمایش حضرت است  
 بیت و یک کلمه مترضیت و این بند بعون الله اصل **مستطاب**  
 فصول آنها را از سر قال علیه السلام قرار داده و از هر  
 در بخت و تحمل و بسیار شرمند است که در ادای مطالب خالی  
 زلل و خللی نخواهد بود امید که فضل باری عز و مجد و تمثیل  
 این قیصر تکریم تقصیر را در موقع عفو و بخشش از شرم و **نقص**  
 نجات فرماید بنده وجوده و احسانه میفرماید کوچک و ضعیف است  
 و حقیر و پست گردانید نفس خود را کسی که اشعار و اظهار طمع کرد  
 در بعضی از لغت شاعر جامه ایت ملاحق و هماس بدو **صحه**  
 بدلت و خواری کسی که برداشت پرده از بدی حال خود و دلیل  
 و خوار شد بر نفس او کسی که بی فکر زبانش از روی شرف نفس



کویا آمد یعنی کسی که زبان خود را محافظت ننمود و قادر شد خطای  
 مرتبه که قابل نگار آنچه شستی طبع او بود بر زبان انداخته و در آن  
 نزد مردمان باقی نماند و بسا که از جانب ایشان اندا بود و بدینجا که  
 از جانب او اندا با ایشان رسید پس معلوم شد که در اکثر زبان با  
 زبان دارد و کلام موجب بگویشود. ای زبان تو سببی را  
 چون توانی گویا چگونم مرتزا. ای زبان بپاش و بهم خبری  
 چند این کس را ازین خبر من. ای زبان بهم خبری بپایان  
 ای زبان مسموم رنجی در کس. راجح الانسان فی خطا لسان  
 فاقبر و اما اولی البصار زبان شخص انسان دشمن انسان میشود و چه  
 دیگران پس از شر این دشمنان هیچ مادی وسیله نجاتی نیست که  
 دست کوران به عمل اندزن. جبر بر امر و نهی نیردانی من  
 چیست جل اندر که درن بود. کین بودا شد صبری مرعاد  
 خلق در زندان نشسته از بود. مرغ را پر با بسته از بود است  
 باسی اندر تابه گرم از بود. رفته از ستوریان شرم از بود

ختم

ختم شده شعله نار از بود. چادر مخ و بیت دار از بود است  
 هر چاره خلاص از بود است جل اللیس است همان جل القیر  
 بدست آورد جبر بر امر و نهی حق سبحانه و تعالی اقدام ننهاد و در حق  
 کفایت ای که غلبه و ای که نستین و قرائت فاحش الکتاب یاد آورده است  
 یکبصر قصص خبر خدا را پرسش نباید و بجز او از کسی ستمانه نباید کرد  
 از خود که زری را در پناه او را حاد است نصایه و این بودن از شر زبان  
 برای خود عصا کش و وسیله نجات بدانی البته جمیع صفات و سیمه که  
 در حیل و سایش و تحصیل معاش بکار برنده فایده ندهد که المعداد  
 کانه کورد که عصا کش کورد که هست و عتصموا بحبل الله جمیعاً و از بود  
 بخدا ایتی است با بر و اما تا کم الرسول فخذوه و ما نهامکم عنه فاجتنبوه  
 امر مبارک قرانی است که آنچه را رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
 امر آورد او را بگیرد و از هر چه نهی کرد آنرا اطاعت نماید و از بود عبد  
 اطاعت مولای خود و انقیاد امر و نهی اوست و این انقیاد عبارت  
 از آن مرتبه است که عبد را حب مولی خود آورد و وی خود را را کند



آری در عالم مردم منور و خرد پس که در مقام خود پرستی فرعون چنان  
بود و اندک کار که اندک آشته اند که کار قوم عاد و هوا نسی سبک  
از باد کشید در واقع آن بروج حاصف که امور تخریب و عام  
همان عین هوای نفس آنها بود که قدرت صانع قادر جل  
شکل صحرای افت و بر آن مردم تاخت و بکند در جزایات پوی  
نفس مردم موجب عین قیده آنها شود چه اغلب بظان هر روز  
غلبه قیام شریع زور و ده و کشته عید جاری شود حکم دل را قائل  
عیسی بر بی دیدگی کشته قاده و جری شده و گرفت بندان  
کاشی که گشتی ناکسته شدی و تا چون شود کشته امکن تر گشت  
و چون خدا بی شریک است و غیر از او خالق و تصرفی نیست از  
مغ و ماهی برای هر فردی را فراد عالم اگر حادثه پیش آید که  
ناگوار او باشد او غفلت از آن خلوق روف میشود و الا  
بدافض هر فیض نیاید چه اگر در کلام هم بعضی فیاض معبود شسته  
آن شهادت علوشان و مرتب است تعالی شانه البریه

بطل

بطل ناری حکیم ناکي بکرت این و نمیشود طی بکند و پیش خرد در  
اگر حدس بقدری باشد شخه جام دیدی برین شخه حکام عالم  
و در هر درغیب خود که یک آنجهی شخه خجاست اگر بوی خجاست  
مراتب فرورد را سالکان طریقی عبودیت نفس دارند ولی تا موت  
خطراری نیاید و شخص ازین حلقه بجهت مایه نمند و در عین  
از آن سوی فاضل است و آنکوی که چه عمرم بر آید ستم پس باید  
دانت که طبع و کدی پسندید و نیست چه امکن که خدا را ازین  
شناخت از مخلوق طبع کند و راضی بدلت سوال شود و در شانی  
خود را کشف ندارد که در کلام الله مجید فرماید سخن قیام میهم  
فی الحیوة الدنیا و در هنا بعضهم فوق بعض درجات لیخبر بعضهم  
بعضهم بامور و ارستی و رضا و قناعت است و عدم عجب و غرور  
که هر کس از فقر و غرضی باشد بواسطه اعتقاد بحال و غفلت متد  
که گویند نفس من کامل است زیاده میشود غضب کند و او را خصلت  
عبد الله انصاری گوید آئی پزارم از طاعتی که مرا موجب آورد



مبارک است که مرا بعد از آوردن برای نفس مرا بختی شود و برات ان اقرار  
 ارباب ملوک هر مرتبه از آنرا بخواهی بانی نشی که کرده اند که این را بیا  
 قدم ریت و جهات و مجاهدت علی نشود ایصال بقصود نماید اول  
 نفس بهی و اما ر که در قرآن میفرماید ان النفس الامارة بالسوء را از هر چه  
 نوز باسد من شود و نفسا شیرا و زار و ماصی را غیر تبه ظاهر شود و بگوید  
 که شخص در ظهور ماصی از کتاب شایع بر خود می تابد کند بعد از آن  
 که صاحب نفس طهر نماید اعمال خود می آید و از اخلاف شرح خدا چنانست  
 میوزد و بختات و برات میل نماید ازین مرتبه گذشته رخصیات  
 که خوات خدا موجب ضایع میشود بعد از آن رخصیات که خدا  
 از اعمال او راضی بجز راضی خدا اقد می نماید بعد از آن مطمئنه اعلى  
 انسانیت است که میفرماید یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک  
 پس صفات ذمیر از طبع و سوال آنچه باشد از نفس و خلاف نفس  
 عبادت حافظ اب نوح خود بر در بر **سفره** حاجت آن که در طبع است  
 ثوبان یکی از صحابه است روایت میکند قال قال رسول الله علیه

من نفسی شیئا ضمیر لاجنه قال ثوبان یا رسول الله فقال  
 قال ان من شیئا ضمیر لک لاجنه کان ثوبان لا یزال انشی  
 حتی سقط و باسوط قتل و اخذ دو لاهرا احد انیا و **قال علیه السلام**  
 انفس عار و کبر نفس و انفس غیر نفس عجمه و انفس غریب فی ملة  
 و البحر آفة لیسیر شجاعه و الزم ثرود و الورع جنبه **شرح** هر یک از این  
 فریقات مبارکه با علوشانی که دارد هر کدام با شرح نوشته ام  
 از عرض لطایف معانی شریفه بجز قصور اعتراف می رود که کلام الله  
 مکرر الکلام معنی علی را در صحنی جای فرموده که بخیل عار و عیب و نقص  
 در صفات است بخیل می خوانند و با ظفا پاک کرده و کرم که از انفس  
 و خوف از مخلوق نفس در ذات گویند که انفس بر کمال و صحابه صلو  
 و سلام علیه معانی بر او وارد میشود سفره انفس چرب چرب بوده ان  
 بخار و بیکوید سفره را بتموشتل شش می اندازد بعد از ساعتی سفره  
 پاک و سفید از نور پرش زرد می آید و سر آنرا از پس میزنند که با ش  
 نرفت بلکه پاک و سفید شد **کفت** پاکه صفتی بود که پس باید



در این بستان خون **ای** ل ترسند و از راه دهن **با چنان** دست  
 کن آفتاب **چون** جادوی را چرخ شریف **جان** پس اچھا  
 مرکب کعبه را چون قلم کرده **حاکم** مردان پس ای جان در  
 پس ترس و چون از غیر خدای رؤف خلاصت و شرف زبان میکند  
 وزیر کی را در جنت و بران آن این بر مصلوم است که اهل حکم کند  
 و سکوت اختیار نمایند و سکوت را در صورت و معنی منافقت  
 که فقیر خدا جو د و از امانی شناسد چرخ غریب است در شهر خود  
 یعنی ای مردم همه و محبت کنید تا در وطن صحت عالی روید  
 حق تعالی بنده را گوید بخت **ارمان** که از برای روز  
 یا امید با گشتستان نبود **و** د و د امروز با طلقان بود  
 اندکی صرفه کن از خواب خود **ارمان** بهر تلاش بر  
 و بهیچطور که عاجز بود از کمال بظا هر کس مرتبه اهل غایت  
 عجز از تپه و مال بچیل سوار در نزد اهل معنی مصلوم است اگر  
 بظا هر داری انواع ضیاع و عقاربشه و صبر از نای

شجاعت است یعنی کسی که در دنیا را بخورد و معروف است غلامی از  
 درویش فقیر رسید که زیاد محبت کرده در کشش از دنیا درویش  
 جرات او الدنیا ساعده که کشش از غایتی زد و که محبت خدایت  
 تو داری که از نعت جادیه رضای خدا و تهنیت گفته **نظم**  
 عارفی شب بخواب در مکرری **دید** دنیا چو خمر بکر  
 گفت عارف چمنه ای خمر **بکر** چونی با بنه شو  
 گفت و خمر که با تو گویم است **که** مر آید که مرد و بخت  
 هر که نامرد بود خواست **این** کجاست آن بجات  
 و عسله ارض کردن از دنیا ثروت و سرمایه معنی سرمایه نیات  
 هر کس از دنیا بکند در دنیا می شود و دولت حضرت بدست می آید  
 که نیت آدمی است لا مقطوعه و لا ممنوعه و تفرار از حرام و  
 پیراست که همیشه شخص از صفات الهیه محفوظ میدارد نه است  
**قال علیه السلام** نعم القربى الرضا و العلم و انکره و انکره  
 محل مجوده و الفکر مرآة صافیه **شرح** میفرماید بهترین روش



در حق خب صفت رضات معصودا در حق خب است که در  
 معاشرت با او خوار و خاضع باشد و حقش بگذرد کسی که  
 دارای صفت رضات است بچو ق با او بگذرد و علم میراث خوری  
 که بچو ق صاحب علم بی خردی یعنی بی خبری صاحب علم بی علم  
 میراث پدر خواهی علم پدر بزرگوارین مال پدر خرج تو انگر بگذرد  
 و آداب نه تن نه پای محمد <sup>ص</sup> ادبوا انفسا ایها الاصحاب  
 طرق العش کلها آداب و مکر صحیح آینه روشن است  
 بمانطور که در آینه محسوسات شمع میگرد و فکر صاحب خرد  
 امور را نیاید اینست که خضر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید بگو  
 خیر من عبادک است **قال علیه السلام** صدرا العاقل صدق  
 سره و الباشه حاته الموده و الاحمال قبرا العیوب و السلام  
 خبار العیوب و من رضی عن نفسه کثر السخط علیه **شرح**  
 میفرماید سینه مرد عاقل صدق سر اوست که سر او را در آینه  
 پروان نیاید ای لایقی سره و کتمان السخط محمده <sup>ص</sup>

قال علیه السلام لا تودع السر الا عند ذی کرم فالسر عند کرم  
 انکس کتوم و السر عند ذی بیت لعل قد ضاع منقاد <sup>السر</sup>  
 مخوم و خند و روی ریمان مودت و دوستی است که المون  
 بین لین فی رویه اضری یخون لینون و برادر بودن و تحمل کردن  
 مشقه و حق میکند عیبهای شرعی را کسی که در رنج و مشقه نکند  
 از عیبهای سالمانه و مصاحبه عقل و تدبیر و تصرف عمل هر کس  
 پنهان میکند و خواموش میکند عیبهای جل و نادانی را که عقل  
 ماعبه به الرحمن و اکتب به الحیان و کتب نمبر که عاقل جان است  
 راجح او روح او ریحان است و عقل شناسم در مریضیم  
 را که فیضی دارد از فیضیم و احسن ارحلوانه اندر لیم  
 من اراک حسلوا ی اودیم و انجوب بضم خراشش شن  
 یقال خب النار خبوا اذا طمعت و اخبا غیرا انجی سرور  
 و پنهان داشتن و پنهان کردن کبر با خبی گویند مثل حی جنبه خبا  
 و کسی که راضی باشد در نفس خود زیاد باشد ختم کننده در حق



نه بر نمافوق قدرنا انچه بختن ششم و غضب بکن سخط محض  
 اشراق و غضب اعلم است يقال قد سخط اى غضب من با علم  
 فهو سخط و سخط اى غضب من سخط عطا را سخط است  
 صفت کبر و خوسندى شخص را عصبوديت و بندگی کامل  
 و چون این صفت ظاهر آید بدخترى روى داده که ظاهر او طمان  
 دشمنان غضب کننده را بر او زیاد نمود **قال علیه السلام**  
 الصدقة دوا برنج و اعمال العباد فی عاجلهم نصب اینهم فی  
 جلم **شرح** میفرماید صدقه دادن و دوا برنج است استماع  
 لفظ دوا بر صدقه معنوی هم دارد که چرخ دادن بر مردم دوا  
 و چاره سبب امراض و مریضه و است النجاح بالفتح  
 ظفر بافتن و خلاص شدن رسیدن بکس و مرادنا قيل  
 انجی الرجل فهو منجی اى صارد انجی و منجی اسما به نقضت  
 و منجی امر و سهل و میر فهو ناجی و يقول فیها منجی منجی  
 منجی بالضم و ناجی بالفتح اجمع مرد غالب و منظر **قال**

انجی غالب را بی نصح ای صواب قال صلی الله علیه و آله و سلم  
 دوا و امراضکم بالصدقه و میفرماید کار بندگان در زود کار  
 آن کار راست چنانکه دوخته باشند آن بندگان در وقت  
 چشمتهاى خود را یعنی حل و مرکب خودشان را طر باشند و بداند  
 دنیا اعتباری ندارد و اعمال حسنه را بستی زود بجای آورد  
 که وقت فوت نشود **ایک** و بت میرنگاری کن **پیش از آن**  
 گزیناید هیچ کار **ایچا** در واقع تا کید است در بجا آورد  
 صدقه و تعجیل در چرخ دادن بر مردم است از هر قبل باشد خاصه  
 در حق فقرا و اهل علم آنها که شده عا محتاجند و صورت کس  
 ندارد و سائل کفایتند خداوند متعال مرحوم **السلطان**  
 غریق رحمت خود فرماید و حضرت اشرف قدس اعظم **علیه السلام**  
 عالیله را رو خافه او پاینده و ستم فرماید **خلع**  
 بایشیوه مرضیه و خصال کریمانه در صدقه چرخ دادن  
 سرف آفاقه و مقبول کردار بارافت و وفاق آرا **پیش از آن**



درین می فرماید بآدم هم مضایقه نداشتند و در مواقع  
 عرضها دارند کان به بوده و در بعضی تا که کان به  
**قال علیه السلام** اعجبوا لهذا الانسان نظیر شحم و عظم  
 بلحم و سیمع بعظم و تقض فی خرم شرح میفرماید تعجب کنید  
 مرا این انسان را که می پندد چه که مراد چشم است و میگوید  
 بواسطه گوشت که زبان باشد و می شود با استخوان که مراد  
 است سیماع بطبی گوشت است و نفس می کشد از خرم که مراد  
 بینی باشد مراد این است که از انسان تعجب کنید و بخاطر  
 انسان عبادت کرده او را بر پیغمبر که سید را سبب است  
 و پاره گوشتی را وسیله تکلم و قدری استخوان است که سیماع  
 و سوراخ بینی را که شکافی مشیت است تقض فرمود  
 یعنی اینها هر یک بی امر پروردگار محال است چه اگر خدا  
 به در کجا جمع شود قوه با صوره ندارد و آن پانی شود  
 اما خداوند آن قادی است که مختصری را سبب می فرماید

و کینه

و کینه هر یک بهیصل تشکاف می که متوقف نفس است  
 سگ از آن میوه و ارجح آوری از منی مرد و بت خویشی  
 کل کل صفت زدن پند نمی به را بنحی ضعیف و درویشی  
 و در این مبارک کلمات شریفه که لطایف معنویه آن  
 برتر از شرح و پانف سبب صورت فصاحت عبارت  
 از عروض و بدیع چندین محسنات واقع شده که احاطه  
 اشار میشود **اول** سجع که انواع اسجاع را سه گونه گویند  
 یکی سجع متوازی که در حسنه دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود  
 که بوزن عدد و صرف روی تنق باشد مثال از ثمر تازی  
 و از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اللهم عظم کل نفس خلعا  
 و کل مسک خلعا و مثل همین مایش حضرت ابراهیم و اسحاق  
 که شحم و لحم و غیر آنها سجع واقع است دیگر سجع مطرف  
 که در حسنه دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود که بر روی  
 اما بوزن عدد و صرف مختلف مثال از فواصل کل عامری



و اگر خدایات مبارکه اگر چه قرآن مجید را اسجاع نشاید که بعضی کلمات  
 کتب فصاحت آیه ایضا که ترجمه به وقار و قد خلطکم اطوار  
 مثال از ترصفا جابه محط الرجال مخیم الامل غرض این  
 رجال و آمل است که هر دو کلمه بحرف روی یکی است آن  
 لام است که آن واقع شده است بعد از الف و بر وزن <sup>مختلفه</sup>  
 قسم سیم از اسجاع صحیح متوازن است و آن خان باشد که  
 اختصاص ندارد بلکه در شعر همین توازن کلمات می افتد یا  
 موازنه خوانند و این چنانست که از اول و قریه یا از اول  
 دو مصراع تا آخر کلماتی باشد که هر یک نظیر خویش را برون  
 موافق با بحرف روی مختلف باشد مثال از قرآن مجید  
 و آتینا بها الکتاب تسبین و هدینا بها الصراط المستقیم هر یک  
 از کلمات با نظیر خویش موافق است از سر پارسی گوید  
 شاهی که خوش او را دولت بود <sup>دولت</sup> شاهی که تیغ او را نصرت بود  
 اندر بی گانش زده بکشد قصص اندر بی نفس پند بکشد

**دوم** کلمات مبارکه که فرموده دارای تضمین المزدوج است  
 این صنعت چنان باشد که در پیرایه شاعر بعد از آنکه حد و اسجاع  
 و قوافی نگاه دارد و شش ایط این بجای آورد و شای قریب  
 یا در شای ایط است و لفظ مزدوج یا بیشتر بکار برد مثال از  
 قول پیغمبر صلی الله علیه و آله المؤمنون رعب لعب که حرف اول  
 در رعب و لب با یکدیگر مختلفند پنجم در کلام مبارک حضرت  
 سلام ای ششم و نجم مزدوج **سیم** در این مبارک عبارت  
 مراعات نظرات است و آن چنین باشد که شاعر در شعر در آنجا  
 که مناسب بهم باشند مثل تیر و کمان کیش و قربان شای  
 غرق و طسرح کسم ای سل ناه <sup>فرزانی</sup> غرقانی غاچ و فرزند  
 ای تو بطسرح روح مدور <sup>کافاده</sup> پادام در این عرش  
 و کبه از ششم و نجم و غیره مراعات نظر شده که تناسب بقایا  
 بهینطور که هر سبایع بدیده گفته شد فراتر حضرت صلوات الله  
 تسنن سبایع سنوید است انسان می پند چه و حال آنکه پند



و اثری از نور ندارد اگر چه بظاهر روشن چنانچه بقیه بهشت است  
 و میگوید که کوشش را که به حقیقت استماع صدای وید و نشود  
 خالی معبود چنان کوشش بی صدای را بصداء آورده و می شنود  
 باستخوان که به حقیقت اظهار شنیدن را استخوان عقلی نیست  
 و نفس میدارد از سوراخی که نام مجری آب که آب نباید بکار که  
 بر خورد از این نوع آنچه شرح نوشته آید اندکی از بسیار و عسری  
 خواهد بود هر کس به زبان بقاعده هر علم از صورت و معنی چیزی  
 و چیزی نوشته در شرح مرحوم ملاحظه فرمایید از امام حسن طریقی  
 حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل است  
 که این آیه مبارکه را قرائت فرمود خلق از انسان ضعیف فرمود  
 چگونه انسان ضعیف نباشد و حال آنکه بطریقی که میگویند  
 بلجم و می شنود اعظم آورده اند که مردی از زیر درختی حید بود  
 و بر درخت می گریه برگی از درخت افتاد و آرا برداشته  
 گفت من اندکی آفت الوراق علی شجر منی کیت آید

برگ را

برگ را از درخت در این حالت برگی دیگر از درخت افتاد روی  
 نوشته بود که اندکی آفت الوراق علی شجر منی کیت آید  
 انظر و انسخ عظامی را سگ و انظر کفانی ملک یعنی کنی برگ  
 از درخت رویانید که چشم را بر صفحه روی تو نگاه دارد و استخوان  
 در سر تو شناخته و گوشت پاره در دهان تو گویا کرد **بیت**  
 موسی نیست که دعوی امام استخوان و در این زمزمه شجر منی کیت  
 تعالی شانه فنی کل شی آیه تدل علی انه واحد **شرح شرای**  
 برگ درختان سبز در نظر بخواه هر ورق و قرصت مرقه که  
 بسبوح قدوس ربنا ورب الملائکه و الروح **قال علیه السلام**  
 از اقبلت الدنيا علی احد اعارة محاسن غیره و ادا او درخت  
 سلبه محاسن نفسه **شرح** مقصود از اقبال و ادا بار دنیا  
 که هر دو مضرت دارد دنیا مونس اول مثل احمد و حمزه  
 بحسب معنی دنیا یعنی از بهر چهرت تراست البته شال و چپ  
 پت تر آن باشد که در اقبال و ادا رخا از مضرتی نشود

بیت



کو میفرماید چون قبال کرد دنیا کسی عیب نیاید محاسن بکیری نظر  
یعنی خوبها و صفات نیکوی بکیران دنیا چشم آن شخص قشنگ  
نیاید و چون دنیا را بار کرد یعنی و کرد آن شد از و میگوید  
نفس او را گنایه از است که در دودی که خوبی نباشد و خیر او که  
نرسد اگر چه در دنیا قنعم هم باشد طرف او را دنیا بلکه خسر دنیا  
و اگر دوست **کرت** اردوست پاید و میسرین کن **مردی**  
آن نیست که شتی زنی بردمی **مردم** ملا فح اند میگوید او **ملا**  
تا آخر یعنی چون دنیا و دنیا بگوید میستع خوش را برایشان  
اعطا نمودا عار هم محاسن غیر عاریت داد ایشان میگوید  
و بکیران استعاره لفظ عاریت را برای این کلمات بسیار  
عدم دوام است و اذا ادبرت عظیم و چون پشت بزرگرسید  
از ایشان سلبتم محاسن انضمم بود از ایشان میگوید بیهایی  
نفسهای ایشان را اینی کسی که نوبت کرد او را دولت و توان  
جمع حساب خیر عطا مردان در حق او چنان میشود که خیر نفس

و با هست که نسبت میدهد بوی محاسن غیر او و چون پشت کرد  
و رسید زمان نوبت عطا میکند در شان او نقصان و بسیار  
که میرانند از و محاسن را و نسبت میدهد بکیران و خیر آنها  
دوستند آنکه را رانه نوبت **دشمنند** آنکه را رانه **فح**  
این قول مرحوم ملا فح اصح است که اهل دنیا فی الواقع مقلد  
دنیا هستند ثروت و ائمه دنیوی را میران و ستی دشمنی خود  
قرار دادند لکن چون کلمات مبارکه دارای حکم معاش  
و معاد است قول اول بیانات فقیرانه نیر و دشمنی که **رند**  
شمرند و ماخذ عادت را از عار و ملا فح اند از عاریه گرفته  
هر دو وجه خالی از ماستی نیست و چون کلام محمده میفرماید  
ان لا تلتظن ان **استغنی** مسلم است که اقبال دنیا  
موجب استغناء و طغیان غرور است بدرجه شخص غرور میکند  
که محاسن غیر و هر خوبی که از دیگران بنظر او میرسد عار و **ع**  
میشمارد اگر کثرت غرور باعث محاسن بکیران بکال شخصیت



در او با زیر محاسن شخصی و در او هر چهل باشد از و یکصد و مثلث باشد از او  
 مخصوص چهره نیست بایش و چهره هم دارند و خیرات و صدقه  
 از آنها ظاهر میشود بلکه حساب اذیت دیگران هم می آید آن چهره  
 بیشتر ضرر و صدمه دارد پس بدنی است که خالی از ضرر نمیشود  
**قال علیه السلام** خالطوا الناس فما لظن ان یقیم بها کلامکم  
 و ان عظم شأنکم الیکم **شرح** چنان با یکدیگر در سرزنج بند و در  
 مسلمات بزم شوند و چند و بند و بنویسند و میفرماید آیه شریفه خلطوا  
 بکم انفسکم که اگر غایب شدید از آن مردم بر خفای شما برای شما میکنند  
 و هرگاه تعیین کنید با آنها یعنی در میان آنها بشید مشاقق شما  
 و از شما نفرت نکنند **قال علیه السلام** اذا قدرت علی عدو  
 فاجعل العفو عنک شکر القدر **شرح** خداوند حمید در کلام محمد فرماید  
 کون شکریم لازیه کم و لمن کفرتم ان هدائی شده هر نفسی که شکری  
 من است مثل شکر سلامت بدن عبادت پروردگار و شکر قدرت  
 یافتن بر دشمن کشتن از عقوبت اوست و بدین است هر کس که

این شکر است باشد نعمتهای او از او زایل شود و موافق کلام مبارک  
 خداوند نعمت را بر بند و شاکر زیاد میفرماید این است که در دستور  
 حضرت امیر علیه السلام از روی نهایت رافت میفرماید چون بخت  
 یافتی بر دشمن خود بگو ان عفو کدشت از او را شکر ابرای تو است  
 ای کل بگو اگر شکستی بگو **دل** ببلدان بدل شده ممکن عفو  
**قال علیه السلام** انما انفس من عجز عن کتاب الاخوان  
 و عجزت من ضیق من ظمیر من **شرح** پس صلای از آن دشمن  
 هر که باشد که پیاده و در سوار و در عهد و باشد همین احسان است که همان  
 بر عهد گذشته است و در کرد و دو کینش کم شود و از آن احسان  
 هر چه شود بر فراز است غیر این **لیک** از داری خاتم ای نیک  
 حاصل این است که یا رجب شش و پنج بگو و چهره یاری ترش را که ای  
 جمیع کاروان در زمان این بخت و رسان میفرماید عاقل و عاقل  
 کسی است که عاجز باشد از فراغ آوردن برادران دوست و حاضر  
 کسی است که در مقام تنصیف کسی بر آید که خیر دوری یافت با او است



شنیدم که مردان را بخت اول و ثانی هم نکرده اند **ترکی میرشد** و این تمام که بدو است  
 خلافت و جنگ استیختات نکاح پاری و ستان دوست کی باشد  
 دوستی خدا همیشه او بود و صحیح است بدست کسی که دوستی پس با ستمی  
 دوسا و سلطان بر بخانه و خود را از حضرت عزت دور سازد  
**قال علیه السلام** اذا وصلت لیکم اطراف النعم فلا تفروا اقصاها  
 بقدر شکر **شرح** میفرماید چون برسد بسوی شما اطراف نعمتها را اولی  
 پس نکرید و صرف نظر کنید و نعمت کنید از یاد حق و نهایت آن نعمتها  
 بسبب کسی شکر که کند **شرح** شکر نعمت نعمت افزون کند که نعمت را کف پر کند  
 خلافت را در جمیع مینویسد و مانع سازد بایمان آن نعمتها را  
**قال علیه السلام** فی الدین اعزوا افعال صدقوا و اتقوا فی حق و فی حق  
**شرح** خلافت را مینویسد کسی که کوشش کند از کارزاران و درون  
 بصاحت و موافقت فرو کند باشد را حق را و تکامل و زینت در آن  
 داری نداند کار را حق را چون محمد بن سلیمان و اساتید بنی هاشم و صد بن  
 ابی و قاصد عبد الله و عمر و ابوبوسی شهری اخف بن قیس که در حدیث

از آن نبوده اشخاص که با حضرت کجا راز حاضر نشوند و مقررات که اگر  
 نصرت حق میکردند چون کنگر شست و دیگران فیروزی بودند در در و جهان  
 این اشارت بر توسط ایشان در ضلالت کوئیا آنحضرت صلوات الله علیه  
 در حق ایشان فرموده که ایشان اگر چه فرو کند باشد حق او داند و نماند  
 اما یاری نداند امر باطل را و در خصمان نداند در آن تا انجام حرم  
 خلافت آمد تا وی نموده که مراد از اشخاص فرمود و بطرفی آنست  
 و اتقوا ابوبوسی شهری در غیب خوردن رعد و عاصف محل هزار گوشت  
 پس گوشت آن حکیم خوش چاره **شرح** در عقلت به از صوم و نماز  
 زیرا که عقلت جوهر است **شرح** این در تحویل آنست که در حق  
 آجل باشد مر آن آینه **شرح** که صفای این طاعت بیند  
 یکسر آینه ازین فاست **شرح** صیقل او را دیر باز آید  
 و اگر آینه که کس است **شرح** اندکی صیقل کوی او را است  
 آینه که کس مقصود از حدت و تندی فرات است که شد از حق  
 و جاد فی سبیل الله مضایقه ورود اما تضایقه بود که جاد و کس را



جواد اکبر نوشت اندک کار و توانی تغییر دهی احادیث جناسن ایچا و  
 انی ایچا و اکبر + ای شاکلیم هم بران + خصی ان برادران  
 کشتن ایرک عقل و چشمت + شیر باطن محسوسه و خرد کوشمت  
 قدر جناسن جواد انصافیم + باخی اندر جواد کسبه ایم  
 قوی خواهم زرق دریا شگفت + تا موزن برکم این کودت  
 پس باید قال و جواد را دنت و یاری حق کردند باطل میاید  
 که کوشه گیری از قال مراد جواد انفس باشد که همزالی را از حد  
 مراتب خود و روحانیت و یاری کردن بر باطل هم عبادت  
 اراست که بهوایی نفس کاری کردند و این فرمایش مبارک و  
 تاکید باشد بر آنکه جواد و افراد اسرار جواد نفس و ترویج اعمال  
 صاحب قطع و قطع صفات قبیحه لازم است و لهذا قال ابو امام  
 قلل ایحال بالابر ابر من قلل صفت اکبر **قال علیه السلام**  
 مرضیه الا قرب اتج له الیه شرح مغیرا به کسی که ضایع سار و  
 منفعت و منوی ترساند با و نزدیکان و خویشان و تقدیر کرد و

برای او مساوند و منفعت او را در وجه رفت خداوندی در حق  
 ای قدر منفعت و منوی ترساند با و نزدیکان و خویشان و تقدیر کرد و  
 کسی که تضییع کند نزدیکان و قوم و اهل خود را از یکانه با نظر  
 سعادتمند باشد و بدید پس از مکافات عمل غافل شود کدام اگر کم  
 بروید جزو **قال علیه السلام** مکل مفتون عیاتب **شرح**  
 مفتون مفتون افاده و محروم ماند سحر چون افادین مفتون  
 اختیار نمود و موقوف فساد و عتاب و خطاب شود چه مقام نیست  
 بسنی فساد باشد و میفرماید هر مفتونی مساویت با شود  
 که خود افادین فتنه وسیله صلاح و نجات دنیا و آخرت میگردد  
 که عسی ان مکرها و اشیاء و مکرها مکرها مکرها مکرها مکرها  
 نیز هر مفتون جایز نیست و هم با میشود که عتاب و خطاب مردم  
 موجب اصرار آن مفتون میشود و عصیان و سبب حاجت می  
 باین جدم را در مفتون کسی میشود که بفته جهالت و نادانی  
 در دنیا گرفتار شده و مثلاً مکرک شود و سبب نادانی بعضی از شیای



**قال عليه السلام** مثل الامور للمقادير حتى يكون الحتف في القدر **شرح**  
 یعنی من قدر الله بآنکه قدره تدبیر الهی معتد الانسان بآنچه  
 صاحب الجمله بقدر یعنی العبد بدبر و الله بقدر میفرماید بدینکه  
 کار را از روی قدر یا چاشند بآنکه در دیر که در چار قدر کند  
 لعب سکون است و فرزند بخت **حمله** کم کن کار را قبل است  
 بر خیال حمله کم تن تار را **حمله** غشی ره کم ده مکار را  
 فرعون بدبر خونبار کرد و لعل بکناه از پای را آورد با غرور  
 حضرت موسی غنی سینا و علیه السلام را در خانه او تمامی او پرورد  
 صد هزاران طفل گشت آن گشت **حمله** او بخت اندر خانه  
 پس تدبیر او تدبیر او کرد و نعوذ بالله تعالی من تدبیر او و مرد را  
 مرحوم ملا فتح الله میگوید مثل الامور للمقادیر دلیل در آنکه کار  
 برای مقدار را یعنی مطاوعه و فرمانبرداری قدر بخت است  
 و خالق قوی قادر حتی بکون الحتف فی الله بر آنکه چاشند  
 و بآنکه تقضی و مقدر در آنچه کاین بر او می آید بر صاحب

بیب جل او بر قدر من تدبیر او محض تدبیر باشد فتم بقیل **حمله**  
 از رضا بخت من تدبیر او **حمله** روغن بادام خشکی میفروزد  
**وسل علیه السلام** من قول الرسول صلی الله علیه و آله وسلم  
 غیره اشیب ولا تشبهوا بهیود فقال علیه السلام انما قال ص  
 ذلک والدین قل فاما الان قد اتع نظارة و ضرب بجرانه  
 فامرو و ما انما **شرح** و انخساب انما کان استجانی **حمله**  
 لان المسکین کانوا مشغولين بالجهاد و القتال و اذا کان الکفا  
 یرون المجاهدین سودة الشوریرونهم شبابا قفا فونهم و کان  
 البیوع یخصون بالسحا و اما الان لم یکن لکان المسکین قلیل  
 فلما استجاب اگر چه خضاب در این زمان نرسند و ب است نکلن  
 تاکید آن مرتبه اول نیت و سوال کرده شد آن حضرت علیه السلام  
 از فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود است نیت  
 پری را و نیت نشود بجماعت یهود پس فرمود آن حضرت علیه السلام  
 جز این نیت که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم



و قتی که این خضاب دین سلام کم بود ولی آن وسیع است  
 داشت دین بند و محکم و لباس نیداری ضبط و با دست شده  
 وزد دست سینه خود را بر زمین و ثبات و مکلین فامرو و خا  
 بار تقدیر است فرمود مقرون با اختار یعنی پس مرد حلال را  
 که دین قوی ضبط شده معروض است آنچه بسیار کندنی  
 شخص در خضاب ترک خضاب مختار است **قال علیه السلام**  
 من جری فی عیان المذبحه **شرح** اشهر بالفتح و المذبحه  
 مطلع شدن و تلفت بودن **قال** عثر الرجل بشر عثورا عثارا  
 بکسر عثر الرجل بشر عثرا اذا طلع و منه قوله تعالی و کذک  
 عثرنا علیهم ای اطلعنا و بابه دخل و نصر و عثر علی غیره عثره  
 فرسه سقط ایجا یعنی سقوط و افادنت میفرماید کسی که بجا  
 در عیان آرزوی خود نیستی کسی بغضی آرزوی پس رفتار نمود  
 ساقط شد و افاد و اجل خود یعنی آرزو را دنبال کردن و بجا  
 خواهد بود اما در آرزو و اتم تفاوت است ازین آرزو مراد

بوی نفسی کار کردن و از خدا غافل بودن **قال علیه السلام**  
 اقلوا ذوی المروات عثراتهم فما یستو منهم عثر الماوله  
 بیده ترغه **شرح** الا قاله بکسر الساقط کردن و پس را  
 رفع کردن **قال** فی الدعاء اللهم قل عثرنی ای استعطر  
 و از قضا ای بیهی الیه صاحب المروه فی عواقب امور  
 الی ایحیه برضی میفرماید ساقط کنسید و عثو کنسید از صاحبان  
 مروت زلت و لغزشهای آنها را یعنی از زلت آنها بگذرد  
 که صاحب مروتند پس نی لغزش از آن صاحبان مروت لغزش  
 که آنکند دست توفیقی خدا بدست اوست که او را بلند میکند  
 مثل زلت حضرت آدم مراد این است که چون شخص صاحب  
 مرتکب زلت و گناهی هم شود آن زلت آنها را کان  
 لم یکن نذرند که خداوند بدست خود آنها را بوی مطهره  
 که داند از آن زلت بلند میکند و نجات می بخشد ❖  
 خون شهیدان را ارباب و کسرا ❖ ارباب و اصد ثواب است



**و قال عليه السلام** البته با نیمی و انیمیا با بحران العرصه  
تدرع السحاب فانتزوا فخر من اخیر شرح مفید است  
بنیان بودن کم نمودن بر دلم است اینجا بالقص نهان  
شدن چیز نهانی يقال هو خبا ای ستر و خبا نهانی  
و يقال خبا لهوات بطر و خبا الارض النبات و خبا  
ای ستر و من باب قطع و خبا ای ستر یعنی ان من خبا  
من ان سب و اعرض غنم صار مجتبا فیهما من خبا  
بمردم بودن یعنی خبا موجب جبران است در حدیث  
ایحیا ریح الرزق اما در انوار شریف است  
شما اگر کسی از مردم نهان شد و کمتر آیرش کند که در  
در نظر آید شود و حقیقتی به که محض دنیا این است که  
باید حساب کرد اگر مردان قطع و متار که بملوک و  
عبادت بودن با جالی است زهی سادات ارجا  
بدون لا خوش نهانی که از تنها بخیرد و خبا شیرازی

خلوت کردید در انجا خلوت چون کی دست تربت  
و محسن است خا و مای صفات که اگر محض باشد  
و اگر خیال دنیا باشد مذموم و مقدوح است حاصل که  
با خدا باید بود و از غیر خدا اجتناب باید نمود کامل  
در کعبه و در عارف کامل کرده و نشان نیاید چیزی  
چون بر همه جا جمال خلق کرده و خبا در کعبه کوی ای در  
وقت و فرصت نیر در که راست میرود چون متن  
که ابر سرعت میرود ولی سرعت حرکت او پوشیده  
و چنان تصور کنند که بجای خود ایستاده و بگذرد وقت  
و فرصت را می پندارند که دوامی خواهد داشت چون  
دقیقی نماید بسیار رود که راست پس برانی را باید  
دانت و عبادت برود و کارشعول باید بود حضرت  
ما فاضل ماضی و ماضیک فاین قم فاقتم انهم صمد العبد  
وقت عوض ندارد و این چربی بطری برای خفا پس



کار آمد و در بغداد آمداری رسا که بفرمود ابرسی نوبت کار کرد  
 آن تبار فرصت طلب کردن فرصت صادمه شکافتن و کار  
 و بریدن حال فرصت بعل ای خرق از دنیا لشکر افروخت  
 قطعه و انفرادی که قطع به قصد و فرصت ای مقصود  
**وقال علیه السلام** فان عطينا و الا کسنا عجا  
 الابل و ان طال السرى **شرح متن** فهد من لطيف الكلام  
 و معنا انا ان لم نعط حنا اذ لا و ذلك الردف يركب  
 عجر ليعبر كالعبء والاسير ومن يجري مجرى يعني ابل كل لطيف  
 و نحن نصح حضرت سلام الله عليه باین منی شریف است  
 اگر داده شویم سخن خود با هم خوار و محقر این تاویل از این  
 که سواره بر مرکب شخصی سوار واقع شود بر سر شتر نشاند  
 که در میان زمین چهار شتر جای نداده در ترک بازو شفت  
 و مانند کسی که جاری شده باشد بنزد و ترب عبد و پیر از مردم  
 بی بضاعت و فقیر **شرح** الذل الضم والتشديد و لا

با کسر خواری حارست که ضمه غرقت باشد يقال قد ذل  
 ذلا و ذله و ذله ذلیل ای حقیر و هم ذلا و ذله و ذله ذلیل  
 ای حقیر و حقیر او ایضا است ذله و ذل ای خضع یعنی انا علی اناس  
 قر و هو الولای و فرض اطاعة فان عطينا حنا فذلك هو الجواب  
 و ان معنا حنا کسنا اعجاز الابل می کسنا مرکب من الضیم ی  
 فی الضیم و الضیم فی الله اخیه جمل و هینا استعاره ایضا عن حال  
 اشد من الضیم صعبا شاقا صابرین علی ذلك و ان طالت شدة  
 و يجوز ان یاء اعجاز الابل اخیر عن تبه و تقدم غیر علی یعنی  
 قد سنا کا به حنا قد سنا و ان اخرا عن بقایا خیر من کمال علی  
 اعجاز الابل تقدم علی غیر محمول علی ظرا اخرا و صبرا و ان طالت  
 الایام قال اتبعی اعجاز الابل اخیر ما جمیع محمزه و هو مرکب شاق  
 و معنا ان معنا حنا کسنا مرکب اشد صابرین علی و قال صاحب التبیان  
 لم یرد علی علیه السلام کوب اشد و کله ضرب اعجاز الابل مشددا  
 تقدم غیر علی و اخرا عن اتقی الذی کان اذله فی قول قد سنا



تقد منان چنانچه صبرنا علی الاثره ای صبرنا علی رکوعها  
 و ان طالت الایام السری ای سیر الیل ای الشفق انجا کانه  
 ارکال شقت است میفرماید ما را از مرتبه ولایت و بکار آوردن  
 طاعت برانیزدم حتی است اگر اعطای نماند ما را حق را یعنی اگر  
 حق را بدهند و ادانگه والا اگر منع نمایند سوار شویم ترک شتر  
 کنایه ازین است که سوار ی ترک شتر خاصه شرف بسیار است  
 و شرف اردنی کمال شرف صبر کنیم اگر چه طول کشد و راست  
 و شب روی من شب روی بار کنایه از صبر شرف زیاد است  
 اگر چه صبر در تحمل و رضا ارضایل پسندیده و مخصوص ما  
 و او یا علیهم السلام است ولی در نیت مقصود خود حضرت علی  
 در این مثال صبر بعضی باشد چه در اعراب مردم باندیشین اشباح  
 و در ساری قله هم اتفاق می افتد بر شتر بر نه سوار شوند یعنی  
 این قسم سوار ی شتر را شوق جلالت و یک نوع اظهار میدهند  
 و در سوار ی شتر بر نه لابد بایستی بر بالای دم شتر قرار گرفت

زیر که

زیر که غیر از شتر قرار یافتن بحسب ظاهر صعوبت دارد اما در این  
 قله کمر و درشت نیاید که اکنون نیز بقصد ی شتر دارا این قسم  
 سوار ی شتر نه است و موقع تحسین میفرماید در واقع این شتر  
 که حق را را بماند نه صبر کنیم فی الواقع لذت تحمل این صبر را در  
 بدلول مقصود بالاتر است و این فرمایش مبارک در موقع  
 مو عطف و ارشاد واقع شده یعنی ای مردم در مکاره دنیا بجز  
 صبر بیشه که اگر حق عظیم از شما فوت شود و تمام متی شما بجز  
 فنا باشد شقی ندانید بلکه بفر خود شمارید و نیستی شکر کنید که در  
 حساب زیر بار نیستید و این چند روز نعمت عاجله دنیا از دست  
 جاوید شمارا باز نماند پس شتر بزرگ بته که نعمت صبر بقیری  
 و چغری را نماند منی نعل بازرگانه همین است کما قال الرومی  
 گفت درویشی بدرویشی که تو چون بدیدی حضرت حق را که  
 گفت چون دیدم اقبال با تو کم خفته ش را مثل  
 دیدم از سوی چپ او آمدن سوئی است راست جوف کمری



بر یارش پس جهان سوزش **سوی است راست جوی سحر**  
 سوی آن شش گروی برده **بهر آن کور گوی و شاد است**  
 یک نعل بار گزیده بخت **پیش پای پرستی و نیک بخت**  
 هر که در آتش می رفت و شمر **ارسان آب بر یکدسته**  
 چون خلیل حق اگر فتنه زده **آتش آب است و تو پروا**  
 جان پروانه می دارد **کای در میانه هر دم پر**  
 تا بجای سوزید ز آتش فلان **کوری چشم دول و محران**  
 برین آرد رحم جابل از رضی **صبح او رحم آدم از دانشی**  
 خاصه این شش که جان آهات **کار پروانه نمکس کار است**  
 او بخت نور و در ناری شود **دل بخت ناز و در نوری**  
 چنین لعب آمد از حلیل **تا سستی گیت از دل**  
**و قال علیه السلام** من بطار به عمله لم یسرح به **شرح**  
 در شرح مرحوم غافق الله لم یسرح به موم شده و بطور  
 می میکند کسی که کامل سازد او را کردار او تیر و نکند او را

نیکیهای که صده باشد در مقام افکار و از عدم هر غایت  
 یسی هر که نباشد او را عمل نیکی که رخص مرتبه او کند و نصب در  
 پس متاخر شود بسبب این از محاسن تا شری که تعدا و غنایند  
 او را در مقام مفاخرت و در روای سبب واقع شده یعنی تند  
 سازد او را بلکه در عقب اندازد او را نسبت با و اجداد و زکات  
 مستوی این قیل مرحوم غافق الله فرمایش حضرت که در روی  
 اناس من جده التمثال کفا **اوجسم آدم و احم حوا**  
 هم میفرماید کن ابن من است و کتب با **یکست محمود علی**  
 در قرآن مجید میفرماید ان اگر کم عند الله تعالی من ایمان هر  
 کس است نداشتی در حدیث قدسی میفرماید انما خلقت انسا  
 لمن عسی الله و لو کان سیه اقربا و ابنة لمن طاع الله  
 و لو کان عبدا **چشما** ان ای پر کب هر گوش رینهار **زیرا که**  
 پنهان بود مرد را بها **قال علیه السلام** من کفارت  
 الذنوب اعطاه الله الوف و تنقیص عن المکروب



شرح نشاء زهد و ورع و ایمان و حدیثی است که از کلمات  
چون کسی را که این تذکره باشد خدا را خوشنود و چون کسی را  
بناظر دارد خدا و متعال نیز خیر دنیا و آخرت را با و عطا فرماید  
اینست که میفرماید از کفار ای کسانی که بزرگایان نمودند  
در حق شخص محزون و مظلوم است خوشحال بودن خوشحال  
در موقع شقت و سختی روزگار تسخیر فراموش کردل و خوشحال  
دشمن چون تفریح تعالی نفع انده تعالی ای فرح که بکشت  
قال علیه السلام یا ابن آدم اذرايت ربك سبحانه  
علیک نعمة و انت تعصیه فاخذه شرح میفرماید ای سر آدم  
چون دیدی پروردگار خود را سبحانه و تعالی که تبارک و تعالی  
و بی دردی میدهد بر تو نعمتهای خود را و تو مصیبت او را میکنی  
پس در این صورت تبرس او در تبارع نعمت سعدی میکند  
هر نفسی که فرمود مروت و مدهیات و چون بر می آید مروت  
پس در هر نفسی و نعمت موجود است و بر هر نفسی که بر می

۱۱۱

از دست و زبان که بر آید که عهد و شکرش در آید پس بعد از آنکه  
نعمتهای او را حل شده و عظم سلطانیه شکر بخانیاوری بکلیه  
ورزی اسحق حاجی خداست و از خانقا در خالق با بدستیه  
**قال علی السلام** ما بعد احد شیئا الا انظر فی قلت  
لسانه و صحاح و وجه شرح نوشید کسی چربی را آن آیه که  
آشکار شد در گفتار بی اختیار زبان او و بخانی که بناگاه  
از و صادر میشود و در اطراف روی او معلوم میگردد یعنی  
از فرج و ناف آنچه در دل پوشیده از نکات تکلم و صحبت  
کونه و روی پیدا آید کما قال الله تبارک و تعالی و سیما  
فی وجوههم من اثر السجود و حق جو سیما را معرفت حوائج  
چشم عارف سوس میماند و رنگ روغنا آید چون چرخ  
از رخسار که کند بانگ ترنس و بانگ بر چرخ رسد و خبر  
آیدانی بانگ خراز بانگ در گفت نمبر نمبر کن  
در مخفی لدی طی لسان و رنگ روی سرخ دارد و اسرار



رنگ روی زرد و آرد و کرم و کرمی یا زین است که قرار است  
 و عمل ارکانی برین از قصد تن جانی میشود و اگر بدن  
 قصد تن جانی باشد همیشه راست که بظاهر اثر دارد  
 مثلا اگر کسی بقیه و از روی خدمت کلمه شهادت را بر زبان  
 جاری کند بصورت ظاهر هر مسلمان ملاقات او پاک است  
 و اگر با رکاب و جوارح و اعضا آن قانون پاک مصطفی را  
 بجای آورد هم اعمال آن شخص منسوب بسلام و پاک شود  
 و اگر این بود باشد نمود باشد باطن کسی دل کسی صدق  
 بصحت اسلام نیارد یعنی داعی غیر معتد و ارس  
 که چون خلوت گیرند انکار دیگر میکنند در خصوص  
 باطن جس شخصی که نیست و محب منی نفس و پاک است  
 این نجاست ظاهر از آبی رود و آن نجاست باطن او رود  
 که آنکه کلمه توحید را بنجاست هم اثری که جذب توحید که  
 بحر وحدت بسیار وسیع است مردار با و پاک است

پاک میفرماید جدا آن مطبخ پر نوش و خند که سلاطین  
 جدا آن خرمن صحرائی دین که بود هر خرمن او را خوشتر  
 جدا در ایامی سمری غمی که بود زوخت دریا شبنمی  
 اسحاق غیر از محبت الله در دل جای دادن خطای  
 که از فلات لسان و صححات وجه بشکار شود و مظهر  
 هم که توحید میبرد هر چه غرق سنی آن بت است **فان**  
**علیه السلام** اش بد آنکاشی یک **شرح** در این  
 عبارت موجه از بدین صفت شتاق است که اش  
 و ماشی هر دو از یک باخذ و ارشی مشتغف چاکند  
 در مثال این صفت و بقای آن حضرت گفته **سر**  
 بقیت بقا را اله هر که گفت **و** نهاده عالم بر تیر شل  
 میفرماید بر و برادر صبر و صبر کن برض آنچه ناکو است تو  
 جزئی که را در رفت با تو منی از درد دانی که داری ای صبر  
 علی الدار اینجا مقصود از ای در دو پنهان در



آنچه دیده و شنیده شده در دای بسیار بزرگ از حضرت  
 و نهان داشتن و پند آمد که معاصی شخصی فضل الهی  
 علاج شده و در دای مختصر از یاد ری جمع این است  
 و شهرت موجب بلا آمد و احادیث و خط و کلمات بر کمال  
 در اثبات این معنی است گفت پنجم که هر که سر نهفت زود باشد  
 با مراد خوش خفت و احاطه حاصل خود را منسوب بدردی  
 و شستن کانه اشکری از حضرت خلاق دود است و این  
 اشکری ملالت دارد باین چه استخمول را چه و اشهره  
 اگر چه معانی دیگر هم دارد خالی از غرض نیست که در این  
 صوریه سر پوشیدن در دای شکلات عیدانه است که باین  
 عبرت و شکر معاصی امراض و موبه و موبه خواهد بود و میاید  
 مراد از در در عشق الهی شده که این در در در دنیا و  
 اولیا پندیده است و خوف ازین در در خلاص  
 در دست طلب خرد با غیث و اهل دل بر در کوفه و اهل

**قال علیه السلام** فضل الزهد اخفاء الزهد شرح  
 در عبادات و اعمال ناشایسته و کفر است که عبادت مخصوص  
 بحضرت احدیت باشد و آنحضرت قدس است اسما و  
 اسرار و خیات را دامت برحق در عبادات بخفا  
 عمل شود البته در حضرت باری عز است قبول آید و از  
 شواهد ربی ریاد و ربا چه احداث است مع المناجاة  
 صمد کانی الهامی جمع و شنیده در یوهان عالم هر و خفا  
 این است که میفرماید بالاترین یداری نهان در این  
**وقال علیه السلام** اذ انکنت فی اوبار و التوی فی قال  
 فاما السری الملقی شرح میفرماید وقتی که در اوبار هستی  
 مرکب تو رجب تقدیر و اقبال است پس سرع میکند  
 این القای بی رود کار را بسیار راحت کند رت  
 و اقبال هم اینقدر رطبی است که بطور گنایه مثلا اگر  
 مرکب بود در و کار اقبال باشد محو وقت نخواهی مرد که



که سحوت اقبال نخواهی دید ای است که صبر و بار را  
 فضل عبادات شمارند **و قال علیه السلام** بخند  
 فواسه که ستر حتی گانه قد غفر **شرح** میرماید بر پیر کنیده  
 تریه از خلاف شرع و خلاف رضای خدا قسم خدا  
 که میوشت آن معصیت را تا مثل اینکه محصل مرید شود  
 بطور گنایه اشاره باین است که رسیدن از معصیت  
 موجب پوشیده شدن و عطران آنت ای نموده ضد حق  
 در فعل و درش در میان شکر او بی ترس خبر و جود شکر او  
 در دفاق **مرزا** اکنون بطنین از نفاق **مرکز** کوبید جسم را کورا  
 در چشم از تو بر آرد صد مار و ربه ندان کویا و نماند  
 پس بینی تو ز دندان کوشمال **بار** کن طرب اسحوا ان الطل  
 تا بینی شکر حق را عمل **چونکه** جان جان هر صوفی  
 دشمنی با جان جان است **ایکس** **الحمد** لله تعالی خداوند بزرگوار  
 با این قدرت و عظمت بر رجه روف است که شب و روز

و هر ساعت و هر دقیقه انواع معاصی عباد را می بیند  
 و می بیند عجب غفارت است تعالی شانه لبر  
**و سل علیه السلام** عن الامان **قال** الامان  
 علی اربع دعائم علی الصبر و التقوی و العدل و التحمل  
 و الصبر منها علی اربع شعب علی الشوق و الشفق  
 و التردد و الترقب فمن شاق الی اجمعه سلام  
 الشوات و من شفق من النار فجنب المحرمات و من  
 زهد فی الدنيا استهان بالمصیبات و من ارتقب الموت  
 سارع الی الخیرات و التقی منها علی اربع شعب **تصحیح**  
 لفظه و تاویل الحکم و موعظه لبره و سنده الاولین فمن  
 تبصر فی لفظه تبیت له الحکم و من سب له الحکم عرف لبره  
 و من عرف لبره کما کان فی الاولین و العدل منها  
 علی اربع شعب علی غایت الفهم و غور العلم و زهد الحکم  
 و راسخه الحکم فمن فهم علم غور العلم و من علم غور العلم



صد عن شرایع الحکم و من علم لم یضطر فی امره و عاشر فی البیان  
 و اجماع منها علی اربع شعب علی ان مر بالمعروف و النبی عن المنکر  
 و الصدق فی المواطن و مشان الفاسقین فمن امر بالمعروف و  
 ظهور المؤمنین و من نهي عن المنکر ارفع النوف الما فقیه و من صدق  
 فی المواطن قضی علیه و من شئ الفاسقین غضب الله غضباً  
 و ارضاء یوم القيمة **شرح** سلات کلام مبارک و حلاوت  
 فرمایش مطلع بدرجایت که در عرض شرح تفسیر بیان بیان را  
 جز پاری خود آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه یا رای حرکت  
 ولی رهنمای روحانیت این فرمایشات توه تخریر و تخریر خواهر  
 اکنون که این زده پندار بان شرافت و سعادت و اقهار باطل  
 برای تسهیل اطلاع اولامی از لغات آن با عرض میدارد بعد از  
 لغت سازی از ترجمه تفسیر عرض شود الدعامة بالکسر ویرک خانه  
 یعنی عمود بیت و غده البض ویرک باغ را گویند مانند عمود الکرم ویرک  
 مرد بزرگ شریف مثل سید جمعه و عم و دعائم و یقال الدعامة

و دعامة القوم سید جم الرید بضم اعراض کردن از دنیا تعالی  
 الرید ضد الرغبة تقول زیدیه و زید عدا ای عرض فیه و عدا  
 الرید انظار مانند رید اسلا بالفتح و البصر جلد رقی را گویند  
 که طفل در شکم مادر جوف آنت جمعه اسلا و زید یعنی الزل  
 لغات بطرف ولد بنان شیده و بطرف ولد سائر حیوانات  
 اسلا گویند و در این فرمایش بطور استعاره استعمال شده و در  
 ارباب فصاحت و بلاغت نیکو صفت است در لغت عاریه چرا  
 و در اصطلاح اهل ادب استعاره است که لفظی را از معنی خود  
 خارج کرده و معنی دیگر بایم آن در سبک نظم کشند تا برجست  
 کلام آید مثل این هرات که خانه زاد تقی بن محمد شمس ویرک  
 بطور دعا عرضه دارد که آفتاب سعادت رو در افروز ویرک  
 دولت همانون تابنده و پابنده باد انچه هم علایت اینکند این  
 بعضی آن فرمایش محوط میدارد باستعاره این سلا معنی خط  
 البصیر تامل کردن البصیر و البصر نمودن و پسن کردن ویرک



و بصرفه رفتن بصیر معنی تعلیم می آید و دیگر گویند که بی استاز  
 که تمام دنیا را احاطه کرده و یقال بصیر تعریفه الاضاح  
 العبر بالفتح سینه خسته کردن است که چشم بخفتن و آزار  
 یا جایی دیگر عبور کردن از رسیدن چرخها چیزی یافتن و فکر کردن  
یقال عبرت الکتاب عبره اذ تدبرته فی تفکک و لم ترع به صیغه  
 و عبره الرویه فسر ما به کتب و عبر ما ایضا بصیر و عبرت النهر  
 عبره و عبورا و عبر الرجل المرءه و العیس من باب طرب  
 جری معه و لغت عابر و استعبرت هینه ایضا و العبران  
 البانی و عبر النهر لوزن عدد شطه و جانبیه و من عبر الوادی  
 ای شاطی الوادی و عبر عن فلان اذا حکم عنه و لسان تعبیر عانی  
 و عبر ما بصیر علیه من البینه و قطره و نه عابر سئل ای بطریق  
 و عبرات استند بالضم و تشدید نوعی از ضربای بدینه است  
 و در طریق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 جمعه سن یقال سن الرجل الهده و حسن نعتها و منه الوجوه

العور فرد رفتن و تحقیق نمودن و کوه دال و نهایت یقال غور  
 قعره و نهایت و غار المار لغور غورا و غارت هینه غورا  
 ای دخلت فی الرکس غارت الشمس غیار ای غربت و  
 غار النهار غور ای استخضره و مار غور غای غار غور  
 فهو غایر و بابه یقال غار المار ای غفل فی الارض و حل  
 و الغور ایضا المظلم من الارض و الغور ایان الغور  
 استغارت القرطای تورمت و غار علی العدو ای عدا  
 الزهره بالضم سفیدی و از قبایل قریش یک قبیله یقال  
 زهرت النار ای اضارت من باب فتح و از هر ما غیر  
 الرسخ و الرسوخ محکم شدن و قرار یافتن و ثابت بودن  
یقال رسخ الشی ای ثبت و کل ثابت رسخ من باب فتح  
 و منه الرسوخون فی العلم ای الذین رسخ علمهم و نامهم  
 و ثبت کما رسخ الخمل فی لبناته و قبل معناه المداکره  
 بالعلم لان المداکره لا تكون الا بالرسوخ و المعی فطه



حاصل کلام آنکه از حضرت آمده العالم ایر المؤمنین علی بن  
صلوات و سلام علیه پرسیدند آیا ایمان که چهار است ایمان  
 پس فرمود آنحضرت که ایمان منوط بر چهار ستون است یعنی  
 این چهار چیز ارکان اربعه ایمان باشد که هر یک از این چهار  
ناقص باشد بناقص در ایمان ناقص شود پس این چهار ستون  
صبر است یقین است عدل است جهاد است و صبر از این چهار  
 هم بر چهار شعبه است بر شوق و ترس بر و انتظار پس  
 ارکان اربعه صبر معلوم شد هر یک از اینها ناقص است  
 نقص در ان صبر خواهد بود پس کسی که شاق بیش باشد  
 حضرت احدیت باشد محموله است از شهوات و حوائی  
 دیگر که شخص شاق بجز خدا نیخواهد و شهوات و حوائی باشد  
 و کراهی بکسی که ترسد از آتش جہنم یا از آتش دوری  
از حق آزار جدید از چیزهای حرام بدان و سایر اعضا  
و جوارح او بجز رضای خدا حلال نشد و کسی که را بها

و عراض

و اعراض کند از دنیا قبول خدای بیکند و محبتهای آورد  
 یعنی صبر در مصائب آلام و شد و خیر داری و تو بها مقاومت  
 که بنتجه و غرض و اقتضات و کسی که ترقب و مطمئن باشد  
 یعنی مگر را در و غ نداند می شاید ببوی خیرات یعنی عجک  
 در کارهای نیکو کردن و یقین که کی از اعمال اربعه ایمان  
 بر چهار شعبه شود بر تعلم نمودن فطانت و زیرکی یعنی کسی  
 و فطن و زیرکی نباشد مرد بله لی فطانت قابل تحصیل نشد  
 نمیشود بر تأویل و تفسیر نمودن کلمات و بر عقل که بجو  
 فکر در راه خدا باشد و بر اخذ سیرت ایمان کسی که تعلیم  
 فطانت و ارد اشکار میشود مرد و احکمت و کسی که اشکار  
 مرد و احکمت می شناسد فکر راه خدا و کسی که شناخت  
 فکر راه خدا را پس مثل این است که بوده باشد در مرد پایا  
 از عبادت نی توان است و توان موسی کلمه است  
 و اما اگر کلی الثالث من ارکان الاربعه الایینه عدل



و عدل از آنها بر چهار شعبات بر آنکه غرض بای فهم کند نبی خدا  
بدون فهم نمیشود و آنکه بقدر علم رود که بی علم هم عدالت قصور  
و بر روشنی حکمتهاست که چون شخص عادل را حکمتها و نکات علیها  
روشن باشد عدالت او کامل آید و بر ثبات و شستن حاکم حاکم  
از فهم و علم و حکمت باو علم چاره نیست پس کسی که فهم کرده باشد  
بقدر علم و کسی که نداند باشد بقدر علم صادر آید از او پسندیده حکمتها  
و کسی که حکم کرده باشد باطنی کند در کار خود و معاش میکند در کار  
خوب و پسندیده و جهاد از آنها بر چهار شعبه است بر امر معروف  
و نهی از منکر و راستی در موقع خود راستی و بعضی اهل فن  
پس کسی که امر معروف کند قوی میشود دشمنهای مؤمنین و  
نهی از منکر کند قهر و غضب کرده و مالیده است دشمنهای  
اهل نفاق را و کسی که صدق نماید بجای خود او میشود چنان  
که بر او است و کسی که غضب کرد اهل نفاق را و آن غضب  
محصنه باشد از روی هوا خدا هم غضب می کند بر او

و شرح میکند برای او گنایه از این است که سرخ روی و غریبی  
و جوش و میکند او را روز قیامت و پوشیده نیست که تمام  
این شعب مذکور در هر کاداد شود ایمان کامل است بلکه  
در ادای هر یک علیحدہ بجز باید رعایت صورت و موی  
مثلا صورت امر معروف که از شعب جهاد مرقوم شده  
اینست که شخص دیگری را بکارهای شرعی نیکو پسندیده و او را  
امامی امر معروف است که او را شخص خود را بصحبا  
را قهر و دارد که تا ای طور نشود آن نمیشود و بکند از وی  
از منکر او را با کسی شخص خود را از کارهای ناشایسته باز  
ببندد از آن دیگران را و بچسب است سایر شعب و دعای حاکم  
جهاد را هم دو قسم فرموده اند که جهاد کبر جهاد نفس  
پس تریه نفس در کلیه اعمال خیر است تا او نباشد نشود  
ذات نایافته از رستی بخش کی تواند که شود کسی بخش  
**قال علیه السلام** کفر علی اربع دعائم علی التعمق



و التنازع و الزیغ و الشقاق فمن تمق لم یبالی التمس  
 کثر نزله باجمل ام عماره عن الحق و من زاع سائت عذرا  
 و حنت عذره سیه و سکر سکر الضلاله و من شاق و عرت  
 علیه طرقة و عضل علیه امره و ضاق علیه مخرجه و الشک علی  
 شعب علی التماری و الهول و التردد و الانشغال فمن حصل  
 دید نام صبح یله و من باله من یدیه یخص علی عصبه من  
 تردد فی الرب طرقة سائب شیطین و من ستم لعلک  
 و انجسه و یک فیما و بعد فکلام ترکنا ذکره خوف  
 و انخروج عن الغرض المقصود فیهذا الکتاب **شرح**  
 التمس فرور فتن خود را غریق خیالی داشتن استحق درک  
 کردن و زیاده استقصا نموده طلب دانا کی کردن التنازع  
 خصومت کردن يقال التنازع التجارب الزیغ و الزیغ  
 و الزیغان خم شدن مانند میل زاع زیغ ای میل  
 من باب باع و زاعت الشمس ای مالت و راع الهی

و از نه عن الطریق ای ماله الشقاق شکاف و عدوت  
 مخالفت کردن العمد بالفتح و تشدید جاریه که مذکر است  
 غلام و بنام عمر گویند و مرض جرب و کراهم گویند که  
 مخصوص است و عمد بالضم و التشدید آن کرمی و قروح  
 گویند که بشرد چار شود و عماره انضم مانند عماره فی غری  
 لیس علیه سرج درویش حضرت به ستاره از صعوبت  
 و دشواری کنایه بشود المرید بالکسر و فتح الیاد قد انضم  
 بمعنی شک که صدیقین باشد جمعه مرایا و منه قوله تعالی  
 فلا تک فی مرتبه ای فی شک و التمرار فی الشیء تشکیف  
 و کذا التماری الهول بمعنی الخوف جمعه احوال يقال  
 الهول المحافه ماله الشیء اخره من باب قال ماله یهوی  
 ای فرغنی و مکان هول ای مخوف و کذا مکان ماله  
 فاهمال ای اخره ففرع التردد در بیان و چر تردید و  
 الانشغال مطیع و متعا و شدن بحجر اسود و منی و حوایه



و بوسیدن یقال استلم استلم ایستاده اما با قلبه او باید  
 المار بالکسر بکلام دیگری اعتراض کردن و مجادله نمودن  
 و در لفظ یا معنی کلام دیگری ایراد کردن یقال الم را دی  
 عارضه دیدن داب و خوی است انکوص بالضم  
 و انکصان بعقب برشتن یقال نکص الرجل ای رجعه  
 و بابه دخل و جلس و نکص عنه ای اعرض و طابردن  
 وضع القدم علی الشئ النکب بالضم پیش روی کردن  
 جمیع سنابک و قل النابک یقولون و لا یقولون  
 الا طاله طول دادن دراز کردن چون لغتنامه  
 مبارک آنجه لازم بود عرض شد هم از حاصل کلام  
 عرضه دارد حضرت علیه اسلام میفرماید کفر هم چنان  
 ستون قرار دارد بر فرو رفتن در طلب از هر گاه  
 که دقت در طلب نشاید کفر است گنایه ازین است  
 که شخص نباید روزی را از جهل و اکتساب بدو

که چنان

که انبیا و اولیای عظام علیهم السلام در تحصیل دین کمال  
 مجاهد و در کسب رزق در نهایت توکل باشند در کلام  
 الله محمد میفرماید ومن توکل علی الله فهو حسبه و هم  
 و علی الله فلیتوکل المؤمنون منقول است که حضرت  
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر شب در خواب  
 خواب این دعا را میخواند اللهم انک نفسی الیک  
 و فوضت امری الیک و التجأت طهری الیک دوم  
 از ارکان اربعه کفر تاراج و خصوصت کردن با کفر است  
 مضرات این نبرد می و تنگی از بیان باشد که خصوصت  
 در دنیا بعضی را از کار و کسب معاش و تحصیل ضایع  
 باز میارد و آخرت را نیز تضییع مینماید که از برای  
 ضرر رسانیدن دشمن مایات شرعیه را و امور  
 میگردیم تسلیل کردن یعنی مایل شدن بخطوط  
 و لغوش ظاهریه و اتمه دنیویه یا غیر از حد هر چه



غفل از سرخ و زرد و در پند پرچ و زردی که  
 لایق مرد است اسکن خونین چهره زرد است چهارم محبت  
 مقصود مخالفت با اوامر و نواهی شرعی و مخالفت  
 با احکام الهی است این چهار فقره نیز هر یک موجب اتی دار  
 پس کسی که فرود شد در طلب از معاصی و غفلت خود را  
 و بیانی نخواهد داشت و توبه نمکند سوی حق کسی را  
 زیاد شد بجهالت و نادانی دائمی شد کوری او از حق  
 یعنی حق را نشاند و کسی که باطل شد بخیر بدی در نزد  
 خوب دیده شود و خوبی بد که حکمت الهی یعنی بصیرت  
 مستی ضلالت و گمراهی که در حضرت و حضرت خود تنها  
 نگذارد و کسی که خلاف کرد دشوار شد راههای او  
 و مشکل آمد بر او کار او و مشک شد بر او مخرج او و بخت  
 عدم علم و بردباری او که خلاف رضای خدا و خلاف  
 سبب خیر حضرت رسول است موجب این عیب است

و سنگ

و سنگ نیز چهار شعبه است بر تباری جدال در حق و صواب  
 چیزی که هیچ بر جدال لازم نباشد و بر خوف و تردید  
 در کارهای دینی مراد است که از غیر خدا خوف نباید  
 و در اعمال دینی تر تردید نباید بود و بقا شدن معنی  
 راضی شدن و تسلیم شدن بخلاف با ازل است کسی  
 که جدال داب خود ساخت صبح شود شب ظلمانی  
 یعنی چون جدال باشد حق را تمیزند هر دو کسی که ترساند او  
 ترسهای که در نظر او است بارت کند بر پاشنه های او  
 کنایه این است که کار دنیا و آخرت او مشرف به  
 و کسی که تردد کرد آن تردد مورث آن شد که زیر پای  
 شیاطین ماند و سمهای شیاطین با بود و ناچرخش دارد  
 کنایه این است که تردد و سنگ گرفتاری بسیار  
 شیاطین کسی که راضی شد بخلاف با ازل است سنگ  
 در دنیا و آخرت با انواع مشقت ببدین هم کلام است



کلمات دیگر را ترک کردیم و ذکر آنها نمودیم با حذر از طبع  
 در این موقع دو کلمات دارد یکی عظمی و یکی عظمی  
 عالی نظام را دلال میکند که در علم و عمل هر کس با کمال  
 رفتار نماید تسفی شود در دنیا و آخرت از هر علم و عملی  
 یعنی از همه کلمات بهتر و مفید تر است و دیگر این است  
 طایب صا دق موافق که از طول کلام و بهم طول  
 حساب جوید طول کلام موجب جداع مسود و هم  
 تحلیط مطالب نماید و طول آورد و می از حق بدارد  
 بخود مشغول میازد یا آنکه معلوم شود اگر قصد استقامت  
 و مختصر نیست قسم ایمان که هر را پیش از اینها  
 میفرمود بهیچ قدر علم آرد از آموزش کافی داشته  
 بقیه هر چه باشد توفیقات سبحانی جل شانه راجع  
 که بوجه انبات حسنه و لطائف قیاسات علمیه از  
 شناسند نعم اقل باقی این کتب آید بی بیان

در درون همه که دارد در جهان **احمال** است  
 فریادت مبارکه حضرت علیه السلام مفهوم می آمد  
 بیت فقر عبارت است از ایمان و معنی صفت  
 عبارت میشود از فقر که بر دست فقره را اسباب  
 تسهیل ضبط عبارت بکارش می رود **مهر**  
**علامه ایمان** صبر یقین عدل جهاد شوق  
 شوق ربه ترقی تبصره بطنه تا اول حکمه عظمی  
 شانه او پس عاصم نعم غور العلم زهره الحکم رسا  
 احکم الامر بالمعروف والنهی عن المنکر والصدق  
 فی الموکل و نشان انفاقیس و معنی هر یک را اینجا  
 معلوم است که حاجت با طایب نیست **مهر**  
**علامه استقامت** تقوی تبارع زین شفاق قاری  
 هول تردد استقام جل سکر ضلالت اشکال سک  
 عدم التمزاعراض عن الحق اعان الهوی انقیاد النفس



کثرة الامال غراض الدنویة <sup>۱۹</sup> متفاد <sup>۲۰</sup> بحسنه قال  
 علیه السلام فاعل الخیر خیر منه و فاعل الشر شر منه <sup>۲۱</sup> شرح  
 میفرماید بجا آورنده خیر بهتر از خود حشرات الخیر بالفتح بمعنی  
 کرم و مال مجبور و رفته قوله تعالی ان ترک خیرا ای مان و تقوی  
 خیرت یا رجل ای جنت و انت غایرای محسن و غایرا لک  
 و با به باع در این صورت کنایه از آنست که عمل کردن بخیر  
 و بذل مال در راه خدا از خود مال بهتر است و از آن لداری  
 بیشتر لذت میدهد و اشر ضد الخیر بالفتح و التثنی یعنی بخت  
 یا واقع شدن دناست و پیمبری جمیع شر در مقابل شر است  
 یا رجلا بفتح الراء و کسر النون شر او شر از او شر او  
 بفتح الشین فی الحال و فلان شر اناس لا یقال  
 اشر اناس لان فی لغه رومی و قوم اشر او اشر او  
 شر کرد و از یاد و قیل و حد اشر بگیم و ایام در جل شر  
 بوزن نیکت ای کثیر اشر و اشره با کسر مقدار اشره

و همچنین است فعل زشت بجا آوردن از خود شر و زشتی زشت  
 بی ادب نهانه خود را داشته بلکه آتش در جهنم فاق زد  
 مانده از آسمان در بر سیه بی شر و بی و کی گفت شنید  
 در میان قوم موسی کجند بی ادب گفتند که سیر و حد  
 منقطع شد خوان مان از آسمان مان در پنج زرع و پل و در آسمان  
 کما قال الله تبارک و تعالی فی سورة الانفال و اتقوا  
 فتنه لا یصیبکم الذین ظلموا انکم خاصه یعنی ای مومنان  
 پر بیز کنید از آن بلیه و عذاب که میرسد از شما مخصوص  
 کبکی که ظلم کرده یعنی بجهت صابت بیکذا اعم از ظالم  
 یا مظلوم و در حق قوم حضرت موسی علی نبینا و علینا  
 برقمضای آیه شریفه و انزلنا علیکم المن و الکسوف  
 از آسمان مانده میرسد کما قال تعالی شانه فی سورة  
 و ظلمنا علیکم النعام و انزلنا علیکم المن و الکسوف  
 کما طین سبک از قفا کم و ما ظلموا و لکن کان نقصانکم



در کلام الله مجید بر سبیل حکایه میفرماید و ادقلتم ای  
 بن نصر علی طعام واحد فادع لنا ربک یتخرج لنا  
 قنبت الارض من بطنها وقائتها وفومها وعد سها  
 و بصلها قال تستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو  
 اعلی و امصرافان کلمه ما سألتم و ضربت علیهم الذل و  
 و باؤ الغضب من الله ایات مبارکه بر بقوت و با  
 خضر امیر المؤمنین بر مانی است با کبر فاعل شر او در  
 شر است که ارجح او شر بود می یزد مثل آنکه اردو  
 قوم موسی ناشی شد و مضرات آن بعالی احاطت  
 قال علی السلام کس سمح و لا تکن مبدرا و کن متقنا  
 و لا تکن متفرا سمح و السماح بخشدگی مانند جود سمح  
 سمح با فتح فهما سماح و سماحه ای جاد و سمح لای  
 اعطاء و رطل سمح و امراه سمح بکون المیم ای سخنی  
 و قوم سمح و علی وزن فقها ای جاد و نوه سماح

بکسر

با کسر و لیس مسمی السابده و سماحوا ای تسامحوا و سماحه  
 اسله المبدر بالضم کسی که مسرف باشد یقال ابدر  
 فی استخراج اسرف و بذرا مال تفریطه و تفرقه از  
 تقیر کم کردن و دشوار و مشکل شدن یقال قتر نه ای نقص و قری  
 عیاله ای غیر میفرماید باشد بخشد و باشد اسراف کند  
 که آن الله لا یحب المرفقین و محسن ان المبدرین کانا  
 من اخر ان الشیاطین اما جود و بخش و ادای حقوق  
 بموقع و مستحق است و باشد اسان کننده و انداز  
 و اندازد گذارنده و باشد مشکل کننده و سخت گیر  
 و مضایقه کننده که با سادگانه **وقال علی**  
 اشرف النبی ترک المنی شرح ای خد اراکزین ملک  
 که اصل این ملک را ویران است خیر بقضا یا باری  
 علی شایان سلطانان دن شسته در اطن میان  
 غایب خارجی میان دستان بستان او روان جاد



یک از خلق پنهان شود. بی حسرت غم زند بر شست  
نی پدید آید ز مردن شست. هم توشه و هم پوشک هم تخت  
هم تو یکو بخت باشی هم تخت. که تو یکو بختی و سلطان وقت  
بخت خیرت روزی بخت تر. تو بانی چون کدائی پسند  
دولت خود هم تو باش ای کسی. چون تو باشی بخت خود همی  
پس تو که بختی ز خود کی کم شوی. تو خود کی کم شوی از خصل  
چون که صین تو ترا شد ملک. ترک منی و آرزو تا موجب نزدیکی  
بخدا و قرب حق است و تقرب بحق آن شرافت را دارد  
که در عین فقر و پختی در استقامت استغای خیر عالم  
پاشد و این شرف غنی است که ترک آرزو و شهوات  
فایز شده ازین مکر کنایه حاصل نماید. **و قال علیه السلام**  
من اسرع الی الناس بما کیر چون قافله آید یا علمون **شرح**  
میفرماید کسی که بشاید به سوی مردم سحری که آفردم که است و آید  
میگویند آفردم نیز در او آنچه را آید کند گنایه است از تقابل

از کفایت عمل خاقل شو. کدام اگر کنم بروید خورج  
میگویند آنچه را آید کند گنایه از فقرین باشد که فقر  
کسی نمیداند که به نظر خواهد شد یا نه می وقتی در جرم  
بد کردی آنها هم بد ترا میگویند و نمیداند باطنیان که بدتر  
آنها قانی بد کردن تو خواهد شد یا خیر چون نمیدانند  
خواهند گفت اسخاقل ان جنتم جسم لاکم دان اسلام  
**قال علیه السلام** من طال لائل اسر **شرح**  
میفرماید کسی که در آید کند آرزو را بدید و کار عمل  
می در آری آرزو تسلیم عمل نایسته است چه شخصی  
که کار آرزوهای شخصی شد از معبود خاقل می آید و عین  
از حضرت معبود بدکاریت نفوذ باشد من الغله **قال علیه السلام**  
و قال یغذو سیر الی الشام و اقلین الی بارق و قریه القادسیه  
من یدیه یا هذا الذی صنعموه فقاو اخلق من نظم به امرنا  
فقال علیه السلام یا یفقه بهذا امرکم و انکم لتشقون به علیکم



فی دنیا کم و تشقون فی اخرکم و ما خسرتموه و را آنها تعب  
 و ارج الدعوه معها الا مان من النار **شرح** ضرب سلام  
 وقتی شریف فرمای ما خیر شام شده از دما قین مار که قریه و قهر  
 در آن ملک است پاده در رکاب آنحضرت از برای توقیر و جلال  
 آنحضرت میرفتند فرمود چست ای که کردید و باینجه وجه پاده  
 پس عرض کردند این خلق و فریضه و خونی است که تعظیم کنیم  
 امیران حاکمان خود را پس آنحضرت فرمود که فایده دینی بزرگ  
 باین کار امیران شما و بدستی که شما بر آیه شریفه ای که  
 بر نفسهای خود در دنیای خودتان و شقاوت حاصل کنید  
 باین کار در آخرت خود زیرا که غیر از خدا تعظیم کرده اید و چه  
 زیانت مشقی که متضرر عذاب هم باشد و چه سودمندیت  
 آسایشی که باشد بآن ایمنی از آتش این فرمایشات حضرت  
 علیه السلام شنید است در حق ارباب غفلت که زبان لا اله الا الله  
 و بحسب کار و کردار عبده صیقل می دهند و در مخلوق انواع دارد

عبد الله بنی کوی الی اگر کار بکفارت بر سر عبد الله  
 و اگر بکفارت بشه و سوخت جسم پس بفرموده است این  
 ندارد و غیبا ایل ایمان از مخلوق هم چون شیخیند سکند  
 که بعد اقیض است و بی خویش او و شیت باله اونی  
 این شمار مناجات خالی از سستی نیست در یادآوری نعم  
 که چه خواجه بس سخاوت کرد و چه حج آن که عطا می نمود  
 او که بخشید و تو سر چشید او قبا بخشید و تو بال و قد  
 او زرم داد و تو دست رشاک او ستورم داد و تو عقل  
 خواجه نسیم داد و تو چشم قریر خواجه نغم داد و تو طعمه  
 او و طیفه داد و تو عمر و حیات و عده هوش ارد عده و طیب  
 او و نامم داد و تو چنین می رسد در وقت او و صد چون در  
 زار را آن تست او در زخمه مان از آن تست ناس آتش  
 آن سخاو و رحم هم تو بود که سخاوت میفرودش و این  
 من مر او را قبله خودستم قبله زحل را نشاختم



**و قال عليه السلام** لانه الحسن عليه السلام  
 حفظ غنى اربعا واربعالا يضر كما علمت معهن ان  
 الغنى العقل وكسبه الفقر الحقن اكرم احب جس خلق  
 واو حش الوشه العجب بائى اياك ومصادقه الامت  
 فانه يريد ان يفتكك فيضرك و اياك ومصادقه الخيل  
 فانه يقعد عنك اخرج ما يكون اليه و اياك ومصادقه  
 الفاضل فانه يملك بالثاق و اياك ومصادقه الكلد  
 فانه كالسراب يقرب عليك ويبعد عليك القرب  
**شرح** از وصاى اى حضرت است كه در حق سزوك  
 حضرت امام حسن عليه السلام مي فرمايد اى هر كس  
 و اين تصغير محبت است حفظ كن از من چهار خيز  
 و چهار خيز است كه ضرر ندارد ملاحظه امر مردم ميود  
 اثار گمرا را رعا در مكان ثانيا ته آست كه اربع  
 اول از ارباب كتب فضائل خلقه است و اربع

ارباب معامله نمودن با خلقان يا ائمه اولى ارباب  
 اثبات است و دوى ارباب نفى پس منها ساء  
 يا ائمه اربع اول مرعوب فيه است و اربع ثانی مرعوب  
 و ضرر ندارد و اربع عمل كنى با اين دوا رب كه  
 اربع اول ايت بدستى كه بالاترین او انكرى  
 عقل است عدايه بصارى در مناخات مكوم  
 الهى انرا كه عقل دادى چه ندادى و ابراهيم  
 ندادى چه دادى عقل سلطان قادر و حق  
 ائمه سايه حدش است سايه باد است سايه  
 سايه اردات كى حد است عقل سايه دودها  
 و بالاترین فقيرى و چيزى حق است كه حاف  
 موجب تقصير معاشن مدامى شود و بهتر است  
 خوشخوى است و شيرين باني كه شخص خلق  
 خوشخو و شيرين بان الحق محتاج محبت است



در سنک ترا هر ترس و خونی صفت عجب و کبر خود  
استحق جلاده بر آنکه این صفت برای ایمان و خیرت  
مضرست دارد در دنیا نیز اغلب مخاطرات این صفت  
جمل میشود اما چاره دیگر این است ای پسر که من  
از صداقت و دوستی با الحق که احق هم خود را  
باشد و هم دوستان او پس برستی که آن احق را بدانی  
اینکه نفع برساند ترا پس ضرر برساند ترا و دور باش  
از دوستی مردم من برستی که آن نخل شبنم از  
دوستی نبودن با تو یعنی بر بخت و یاری تو در محتاج  
چیزی که باشی محتاج بسوی او و دستار کنی از دور  
بد کار پس برستی که او بفروشد ترا چیزی اندک را  
قدر خود را نداند و بدکاری می جو خود را ضایع  
مدارد آنکه قدر خود را نداند البته قیمت ترا هم  
نشانده و حساب کن از محبت با دروغ کوی

برستی

برستی که او مانند سراب است سراب اراضی بی  
شور و زار است که آرد و بر نظر آب می آید مردم کذاب  
نیز این حالت دارند نزدیک میکند آن کذاب بر خود  
و دور گرداند بر تو نزدیک را میشود که مراد آرد دوری  
نزدیک تو میگرداند اهل آرزو باشد و از نزدیکی  
که تواند دور میازد خدا باشد که میفرماید اما قرب  
الیکم من اجل البویه با این نزدیکی مجالست و مصافحه  
شخص کذاب آدمی را از خدا چیزی دور می سازد  
و در این فرمایش مبارک اگر چه خطاب بحضرت  
مجتبی سلام الله علیه شده ولی این خطاب  
مستطاب عمومی است خوش بر آنکه سعادت  
و توفیق باری کند و بدلول این فرمایشات  
مطالع هر که در قرار نماید و از دنیا و آخرت  
هر دو آید اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و الا



**و قال عليه السلام** لا تقر بالواقل اذا حضرت بها  
 میفرماید نیت قریبی بنواقل و قریض برساند یعنی نیت  
 که اعمال مستحبه شخص را از اعمال واجبه بازدارد استجابات  
 موجب قربت و نزدیکی بخدا بخشد یعنی چه در کار دنیا  
 چه در عمل آخرت کار واجب را نباید ترک کرد و بی  
 نواقل و مستجابات و قریض پسندیده و لایق است که در حق  
 و امور وجهه نقص و قصوری باشد و الا هیچ استجاب  
 نخواهد بود **و قال عليه السلام** لسان العاقل و راء  
 و قلب الاحق و راء لسانه و لسان المعالی العجیبه  
 و المراد به ان العاقل لا یطلق لسانه الا بعد مشا و رد الراء  
 و موافقه الفکره و الاحق یسبق حد فاته لسانه و فاته  
 کلامه مزاجه سکرة و ما خضه رایه فکان لسان العاقل  
 تابع لقلبه و کان قلب الاحق تابع لسانه و قد روئی  
 علیه السلام هذا المعنی بطه آخره و هو قوله علیه السلام

قلب

قلب الاحق فی فیه و لسان العاقل فی قلبه و معاً  
**شرح** میفرماید زبان مرد عاقل و راء قلب اوست و لسان  
 بالفتح از قبل جهات است و راء هم ملک ای امام  
 و يقال الورا و ولد الولد ایخا از معنی اخیر استعاره  
 یعنی زبان مردمان ای خردمند است کلید در کج حصار  
 که زبان و ولد یعنی نتیجه قلب شخص عاقل است  
 آنچه زبان جاری نماید از افکار صائبه قلب عاقل  
 که آنست عاقل بگوید نفصیه نیت و قلب احق و راء  
 یعنی ایضا آنچه زبان اوست با آن طور که از کلمات  
 گفتار زبانش حقاقت او معلوم شود و قلب او هم گاه  
 مشرودی اوست و این زبان و لسانه اظهار نیت  
 بلکه ان قلب نتیجه این کلمات مرغفه احسن است  
 بعبارة اخرى احسن دل را را دل مخوان معنی  
 احق آنچه میگوید معنی فهمد زیرا که دل هم سلیکال نیت

باز خبر می شود که در این کتاب  
 در باب اول از کلمات و معانی  
 و در باب دوم از کلمات و معانی  
 و در باب سوم از کلمات و معانی



۹۴  
 پس باید گفت زبان مشورت و تصدیق جان باشد  
 بکار نیاید کانه لفظ مبارک است یک اسم شریف  
 این اسم مبارک را موسی در مناجات میگوید ارا  
 کوه طور نش میگوید و همین اسم شریف را یکدیگر می  
 هزار بار در خانه میخوانند لب نامی می آرد برای  
 در کینه و فرق است آن بصدق دل میگوید و  
 همان لب نام میگوید حضرت خود میفرماید این اسم  
 عجیب شریف است و در ادب این کلام است که شخص عاقل  
 بکفر نمی آید و در زبان خود را که بعد از مشاوردن برای  
 در دیت و موافقه و تصویبات فکر به معنی اینها نشاند  
 عقل است عبرت کند ازین فرمایش و کفار خود را  
 با خود عقل و مشاوردن فکر قرار میدهد و شخص احمق  
 سفت میکند و خدافات و انداختنهای زبان و کلمات  
 بی فکر و برابر گفتن و مراجع و مدخله و کلام و مناخه

رای

رای اندیشه و پس مثل این است که زبان عامل  
 تابع است مر قلب او را و هم مثل اینست که قلب احمق  
 تابع است زبان او را و تحقیق روایت شده از حضرت علی  
 این معنی لفظ دیگر و آن لفظ فرمایش آنحضرت است  
 که میفرماید دل مرد احمق در زبان و دمان است و زبان  
 شخص عاقل در قلب او و معنی این هر دو مطلب یکی است  
**و قال علیه السلام** بعض اصحابه فی عده عجلها جلا  
 ما کان من شکواک خطا کسایت فان المرض لا اجتره  
 و لکنه سحایسکات و یجهاحت الا وراق و اما الا  
 فی القول باللسان و العمل بالایدهی اقدام و ان کسایت  
 یخل بصدق النیه و السیرة الصالحة من یأمر عباد الله  
 و اقول صدق علیه السلام ان المرض لا اجتره لانه  
 یستحق علیه العوض لان العوض یستحق علی ما کان فی  
 فصل الله تعالی بالبعد من الا لام و اما المرض و ما یجتره



و ابرو و الثواب يستحق على ما كان في مقابلة فعل العبد فيها  
 فرق قد بين عليه السلام كما يقصده على انما قبله رايه العاصب  
 شرح منجس يد حضرت عليه السلام مكي از صاحب خود در مرضي که  
 در مرض شده بود آن صحابه آن علت گردانید خداوند تبارک و تعالی  
 آنچه باشد از چاری و نگارده و فرود بخش از کفایت آن تو پس پاری ای  
 در آن نیست ولی آن پاری هرگز و می اندازد که آن با منی که خوا  
 نگارده که آن باشد که میراث اعمال چون ترشیدین بر کما حق  
 و جز این نیست که ابرو و مرد در کفار زبان است و کرد آبر و ستا و قد  
 یعنی چیزی که برای شخص مستحق میدارد ابرو و مردی از زبان و دست و پا  
 حاصل میکرد مثلاً زبان صمد و فرستاد و تعلقات حسنه از آن ظهور  
 شخص مستحق ابروی مردی مخصوص میدارد یا لغو باشد اگر کسی  
 از زبان صادر آمد مستوجب مردی علیحده اگر کفر و حق و نیل  
 و محیط و دست اگر در راه خدا انفاق کرد یا پایی کسی در راه خدا  
 قدم رد مسجد رفت یا بوجه دیگر محضانه قدم رد مردی از راه

العیاذ بالله دست مردم آزاری نمود و با هوای نفس حرکت کرد  
 باز ابرو و مردی جدا گانه و او میشود که در بطنی از بطون مسکن  
 قرآنیه ای مبارک که لطیف لطیف و الطیبون لطیفات و انجیثات  
 لطیفین و انجیثون لطیفات باقی باشد که ابرو و مرد خوب برای  
 مرد خوب است که زبان دست و پای آنها بر ضای خدا حرکت کرد  
 و مرد درشت و کفر و حقوبت برای کسی هست که هوای نفس گفته  
 و کرده و رفته در بسیار و تفاوت گفته و ابرو زبان مسکن  
 حق حیل جسد آدمی و اندازد کارش کار و گفت شیطان که ما هم  
 کرد پس فعل خود و گفت آدم که گفتش از فضل خود غافل  
 و کرد او از ادب نیست زبان کند بر خود و زبان بخورد بعد و گفتش از ادب  
 آدم در توان مردم چون که تقدیر قضای من چون و قدر کرد و  
 گفت رسیدم ادب گدا که گفت من پاست شدم هر که در هر راه و هر  
 هر که در قدر و نیر خود لطیفات از هر که لطیفین یا را خوش کن بخار و  
 در بسیار ابرو زبان عجب شالی است که در کلام آمد محمد حکایه



فی سورة الاعراف قال بما أغويتني لأقعدن لهم صراطك المستقيم  
 شیطان گفت بحق تو را که بار ما غویتن برای قسم  
 و جائز است که بایستد بهم باشد ای سببا غوا که لا اقدن  
 تا نهی می فرماین بهم فی طریق التوحید الذی و انهم عن سبکها  
 بان شنیدم با سواک این جبارت قوی و بواسطه صفت زکیه  
 تکبر مردود آید شیء این مرد زبان او بود و آدم و حوا علیهما السلام  
 قارینا خلق انفسنا بعد خلق عیسای گفتند ای پروردگار  
 ظلم کردیم با نفسهای خودمان او ان لم تقربنا و ترجنا اگر  
 نفرمائی و رحم کنی ما را قال انما فی ای ان لم تقربنا سببا  
 الا نوار الروحانیة شرف علینا و ترجنا با فاضلة المعارف تحقیق  
 لکنون من انما سرین ای من الذین اتفقوا الاستعداد و الا  
 و هو مادة السادة و البقا اگر چه در حقیقت بقضای قل کل  
 خالق جمیع افعال حق است و لیکن رعایة لا رب بقضای صاحب  
 من حین من اسد و اما صاحب من سیه من نفسک اسد

بحق سبحانه و تعالی نموده و سیه را بنفش کرد و بنحوت  
 بر دین ادب زبانی او بشیر بلکه او را نبی باشد بدینا  
 و تخرت رستگار آمد که من جبار با حسنه فله عشر اشیا  
 حاصل از زبان معلوم شد و اجردت و پا بهم که اتفاق  
 بدست یا حرکت یا در راه خدا چه مرد ما دارد معلوم است که  
 حاجت مثال ندارد و بدستی که خداوند سبحانه و تعالی را  
 بب صدقیت و طلب شایسته میگوهر که میخواهد از بندگان  
 بخت جامع و مولف حضرت نهج البلاغه سیه شریف  
 انبیا و کسبین رضی الدین محمد بن موسی بن ابراهیم بن  
 میفرماید که میگویم من راست فرموده است آنحضرت علیه السلام  
 بدستی که مرض جمع اجری نیست در آن که آن مرض اصل  
 چریت که سر او میشود بر آن بر عرض و طمانی از جانب خدا  
 از برای اینکه عرض سحر است بر آنچه باشد در مقابل کار خدا  
 بند و از شقیته و مضامینی که چهار میشود و چیزی که جاری شود



در محل آن را قسام غم و اندوه و اجر و ثواب استحقاق میشود  
 بر آنچه واقع باشد در برابر کار و عمل عباد پرستان این بود که  
 عرض باشد یا اجر باشد فرق است تحقیق که بیان فرموده است  
 آنحضرت علیه السلام همچنانکه قصا کرده است آنرا حکم  
 که ثاقب و سوراخ کنند و حقایق امور است و رای فکر  
 آنحضرت که رسیده است بصواب **و قال علیه السلام**  
 فی ذکر جناب بن لاریت رحم الله جنابا فلقه الله را غیا  
 و اجر طاعت و فقه بالکفاف و رضی عن الله و عن محله  
**شرح** میفرماید آنحضرت علیه السلام در ذکر جناب بن لاریت  
 مردم ملاحظه اند نوشته جناب بفتح حار مجید و بهشت در  
 اسم شخصی است از مهاجرین که وفات نموده در کوفه بود  
 بکشتن حضرت امیرالمؤمنین از چهار صنف اول که بود  
 که آنحضرت او را در کوفه دفن کرده و بعد از دفن او را  
 مدح فرمود به وصف این طریق که میفرماید رحمت خدا

جناب

جناب را پس برستی که اسلام آورد در حالتی که را غیا  
 و میل باطنی با سلام داشت و از موطن خود بطوع و فراوانی  
 برای ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 اختیار نمود و قانع شد از رزق با تقدیری که حاجت  
 سوال نباشد و راضی خوشنود شد از خدا و تقدیر  
 آنچه باشد اعم از اینکه خواهد باشد یا ضرر او فرزند گانه  
 نمود در حالتی که جهاد و کوشش داشت این صفات محم  
 اگر چه ظاهر ارجع است بجناب جناب بن لاریت  
 هر کسی که بخلوص عقیدت ایمان آورده اسلام پذیر  
 و بالطوع و الرغبة خدمت مردان خدا نایل آمد که  
 روزی قانع گردد و از خدا راضی باشد و مجاهدی  
 زندگانی کند خاصه در مجاهده با نفس نیکو کار و طرف  
 تمهید توصیف حضرت خواهد بود چنانکه بعد از  
 جناب جناب خبره که اشاره عمومی این مطلب است



۱۰۲  
**و قال عليه السلام** طوبى لمن ذكر المعاد وعمل للحساب  
 وقع بالكفاف ورضى عن الله **شرح** مذاکره معاد و  
 از آن صفات رذیله حرص و طمع و خواستن است  
 و یاد آوردن شخص را تکالیف شرعی و خدا و حق  
 خیراتی که در معاد بکار آید و بجا طرد داشتن و در حساب  
 شخص است که از حرام حساب جویند و در کار  
 ظلم و اسراف نمایند و قناعت بکفاف و سبک است  
 که شخص در دنیا راحت باشد و بکار آخرت پردان  
 و رضای از خدا و شکر نعمتهای الهیه است که شخص را  
 از عدم بهستی آورده و بهیچ همه چیز غایت کرده از  
 قبل وجود و لوازم آن ارادت و یاد نمودن و گوشه  
 اینست که میفرماید خوشبختی کمال کسی که یاد کرد معاد را  
 و عمل نکند و از برای حساب و در حساب دعا  
 مقدار رزقی را که وضع نمود از سوال و راضی شده از خدا

**و قال عليه السلام** وضربت ضیوم المؤمن بسفي  
 علی ان یغضنی بغضنی و لو سببت الدنيا بجاهها علی  
 علی ان یحیی باحیی و ذلك انه قضی فاضی علی لسان  
 الامی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال یا علی ان یغضک  
 مو من و لا یحکک منافی **شرح** میفرماید چه گاه بر من  
 بر ضیوم و اصل منی شخص مو من یا من شیر خود را که در  
 دارد مرا دشمن بخشد و مرا و اگر بر من دنیا و همه حساب  
 و اتمعه دشمن را بر شخص مافی برای آنکه مرا دوست  
 دوست ندارد مرا و این چه بعضی از آنست که قصا  
 یا بطور اقصا میکند پس گذشته و رانده شده و زبانه  
 حضرت پنهان فرماید و احوال صلی الله علیه و آله و سلم  
 آنکه امی بودن حضرت را تمیز است یعنی ارباب  
 کمال را شایسته بیناید که بخوانند و گوشه نیابند که در  
 حضرت احدیت این نبره و قال و قل بهیچ نمی آرد



اگر دوش بخواند بن روز دانی بخواند چرا آن خاج کل نانو  
 ناخوانا با محله آن خواجه کل است که فرمود ای علی دشمن خدا را  
 مؤمنیستی که پاک صل است و دوست ندارد ترا نشانی  
 زیرا که ناما که زاده است در این مسئله احادیث و اخبار  
 زیاد و ازان چل است حب علی خسته لایض معها سینه  
 بغض علی سینه لایض معها سینه محمد بن ادریس  
 که شیوای شافعی است گویند در مرض موت بوده و گفته  
 کسی فصل مولانا علی و وقوع الشک فی الله  
 و مات الشافعی و لیس علی ربه ام ربه  
 اما خلفه نوروز و خواش و مقتنی دو جهانی و  
 مقتنی تم و کان منت خدای نمیدانم اینقدر دم  
 که بجز معرفت را که از نیت عیان و ایمان کشیده  
 چهره منکران روز غدیر و در محشر شود ساق و  
 شکره که نمیشود منکر و رولای اسهل

احسان

احسان دوست علی را قدر بالا ترا ناست که تحریر  
 و دهم علی نیز اینقدر خست دارد که سخن و قلم بر نیاید  
**و قال علیه السلام** سینه شکو خیر عدا من خسته  
 تعجب **شرح** میفرماید بدی که ترا اندوه رساند  
 بجهت شهادتی ازان بهتر است نزد خدای تعالی از آنکه  
 که سخت و کبر برای تو حاصل نماید هم ازین قبل فضیلت  
 آن یکی برقت در مسجد درون مردم را مسجد می آمد برو  
 کشت پرسان که جماعت از آن مسجد می خوانند و  
 آن یکی کشت مسجد نماز با جماعت کرد و نزع شد  
 تو کجا در میروی ای مرد خاک چون که مسجد بددت اسلام  
 گفت آدم و در روز آن آدم را آه او میداد دل بوی  
 آن کی از جمع گفت آن آدم تو بمن ده آن نماز ترا  
 گفت دادم آدم که قدم نماز او است آن را با صد  
 شب بخوان اگر کشت آن که خریدی از حواشی



حسرت این قیام را این **خدا** شد تا رحمة خالق قبول  
**و قال علیه السلام** قدر الرجل علی قدر عتبه و صدقه  
 علی قدر مروت و شجاعة علی قدر انفة و غفلة علی قدر خیرة  
**شرح** میفرماید مقدار و منزلت مرد بقدر عتبت اوست یعنی  
 بهمت صاحب قدر میتوان شد و بر صدر میستوان است  
 بزر میستوان لشکر ارادتش از شکر بی کنها خواست  
 و بکند از دنیا که شتر بدل مال موجب قدر و منزلت در  
 آخرت و مال شود و صدق مرد در راستی شخص بقدر مروت او  
 یعنی صدق در راستی دلیل است بر مروت او شخص مروت  
 و انصاف بخیر راستی را احرام میدهد و شجاعت مرد  
 بقدر حمیت و بهمان خشم اوست چه بهمان خشم از روی  
 حمت و تصب میشود و اگر کسی بی حمت و خوف تصب  
 که موجب برودت و جاعلی باشد چه بکوت حمیتی که خضر  
 از خالی خود داشته و دهنش از شیطان اشجاء

از خود دور سازد و غیر از رضای خدا هر چه باشد مطلوب  
 سگته دارد و پاک دامنش مرد بقدر غیرت اوست که هر  
 با غیرت نفس پاک دامن میشود زیرا فتنه دیگران را  
 در حق خود قبول می کند و بهینطور این غیرت عادت  
 طبیعت او میشود که بدگری بهم فتنه نمود و خود را در  
 و پاک دامن باشد و اینجا بهمه ارباب غفلت شده است  
 هر که با اهل کسان شده فتنه جو اهل حد را در آن کج و راست  
 این حدیث نیز باین معنی دلالت دارد که در حق سعد بن معاذ  
 و تحمیل از غیرت او فرمود و قوله صلی الله علیه و آله  
 ان السعد الغیور و انما غیر من سعد و الله غیر منی و کر  
 غیره حریم انوارش با طهر منها و ما بطن **قال علیه السلام**  
 انظر باخترم و باخترم با حاله الراجی و الراجی حصین الاله  
**شرح** الا حاله حواله کردن و انتقال کردن تیغ  
 حال الرجل من نیه ای انتقال من دین الکفر الی ایمان



و احوال ارجل اذا تحول من شئ الى غيره و احوال ای سلم  
 كما يقال احوال ای سلموا میفرماید فی ردی بافتن بدین  
 احتیاط است و احتیاط در کار دشمن برای فکر است  
 و فکر منوط است بحکم دشمن و استوار نمودن اسرار و  
 میشود که منظر و منظور بودن بحکم دشمن بر ما است هرگز  
 در کار دنیا و آخرت فی ردی بخوابد لابد است از حرم  
 و احتیاط و تخمین دشمن حرم احوال را می بخوابد در  
 نشود مگر حصین اسرار گفت پنجم که هر که سر نهفت  
 زود باشد بامر او خوش بخت **و قال علیه السلام**  
 اخذوا صور الکرم اذا جاع و التسم اذا اشبع  
**شرح** مرد کرم را پس را بخیل مار کور نشی که کرده اند که  
 بر و تر میزدند زبانه تر سر و دانه و لیسیم را با لایع  
 حائل داشته اند که اگر اندکی اراده خود بیشتر  
 تعلیف نماید کارش بطغیان میگذرد که لکه او عذر دارد

از ابو جهم

از ابو جهم حکیم پرسید فرق میان کرم و لیسیم چیست  
 گفت الکرم من استوی عند الذب و الفصه و سایر  
 و اللیسیم من استوی عند الذب و الفصه و سایر  
 یعنی کرم از راه استحکام خاک و زرد را میکان شمارد  
 بهمان طور که خاک در نظر بلند مرد کرم بقدر است بطلان  
 و نقره نیر و قی گذارد و لیسیم دنی همان قسم که از روی  
 نقره و زرد و یاقیت و در بر پش جلوده دارد و جلوده  
 کوی در کد زرد را نیز موجب ثروت میداند که با نفاق  
 شتی خاک را خنثی شود پس صولت و همان چشم مرد کرم  
 در وقت که سکی اوست که بذل و انفاق هم نمی تواند  
 و حله بردن و صولت مرد لیسیم در وقت سیری اوست  
 که خود را گشایی میداند و پروای دیگران نیز ندارد  
 اینست که میفرماید حد کنسید از صولت شخص بلند است  
 وقتی که گرسنه شود و خود را کنسید از لیسیم وقتی که سیر شده



۱۱۰  
**و قال عليه السلام** قلوب الرجال حشیه و من تالها  
 قبلت علیه **شرح** میفرماید دلهای مردمان حشیه و سورا  
 پس کسی که بدست آورد با لفت و محبت اند بهار آورد  
 آورد و او را مبادت و نصرت تا کید است در لفت  
 و محبت با مردم کثرت زدت بر آید و کلش گشاید  
 و درت زدت نیاید و سر و پش اراد و بهیو که  
 بشخص سیکو کار رومی آوردند خدا هم اقبال فرماید  
 آن مرد متالف میدهد که خداوند کان و مخلوق خود را  
 بسیار دوست و خوبی میکند در حق کسی که مخلوق او  
 خوبی کند و بدی میکند از آنکه در حق مخلوق بد روا دارد  
**کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم** اخلق علی  
 فاحب اخلق الی الله من احسن الی عیاله انبی حلقه  
 عیال خداوند و محبوب ترین خلق نزد خدا کسی است  
 که احسان کند بر عیال او **و قال علیه السلام** عیب

ما بعد که جد که **شرح** اسجد بالفتح بریدن مانند قطع  
 و بزرگی مانند عظمت و خطا شل صیب و بخت و و جاست  
 و غناه و آسایش و آسایش و آسایش و آسایش و آسایش  
 یقال جدوت یا فلان ای صرت ذا جد و فی الله  
 لا ینفع ذا اسجد منک اسجد ای لا ینفع ذا الغنی غدا  
 غدا و و اما ینفعه العمل الصالح و منک منعا و غدا  
 و قوله تعالی جد ربنا ای عظمه ربنا و جد فینا ای عظمه  
 فی عیننا و یقال جد لشی ای قطعه و جد لخل ای صبر  
 میفرماید عیب تو پوشیده شد و است مادامی که یاری  
 میکند ترا بیکونی بخت و توافقی اسباب دنیا و آخرت  
 سادت بخت و موافقت دنیا موجب مستوری عیب است  
 میکرد و خوشتر است که آن اقبال سادت و قسطنطین  
 که مراد از عیب عیب از خداست صرف شود تا به  
 از عیب بزرگ خلاص یافته دنیا و آخرت طرف **عصا**



**قال عليه السلام** اول الناس بغفوا قدرهم على الغفوة  
**شرح** میفرماید شایسته ترین مردم بغفو کردن قادرند  
 بر عفو کردن کسی هر قدر شرف و قدرت داری  
 خود را باید بنگرانی این موجب ارتقاء غصه و غم  
 جهاد در صورتی است که دشمنی در مقابل باشد بر او واضح  
 که بدون معارضه معاند جهاد معلوم میشود تعرف آن  
 با خدا و ما و بکدام تکامل قدرت بر انواع عقوبت است  
 غفو معلوم میشود زیرا که شخص بقدرت کاری بخواند  
 بنماید که آنرا عفو کند پس بعون اله امیدوارم که حد  
 روف غفور با کمال قدرتی که دارد از اعمال ما سست  
 و عقوبت این صیرر میقدار عفو نماید و الغفور  
 سبحانه و محمد و خیرته الطاهره **وقال عليه السلام**  
 انما ما كان ابتداء ما كان عسى له حيا و دم  
**شرح** میفرماید سخاوت و بذل مال مستحقان آن است که

باشد در ابتدای سوال پس آنکه باشد بحسب سوال  
 و اظهار فقر آن از ریاضت و تنگ از اسلاح و مدح  
 در این صورت این گفته را باستی تلفت بود که سخاوت  
 در حق عباد عمومی است که محتاج ب سوال نیست در کرم  
 استحقاق وجود خدا شناسی از دیگران نمی باید برود  
 این صفت شریفه را شمار خود سازد البته خدا بزرگوار است  
 ای دعا ما کرده است و حاجت داده جان را هر چه  
 ما بودیم و تقاضا مان نموده لطف تو ما بخشد ما شنود  
 هم طلب است همان نیکویی که کنیم اول توئی افرود  
**وقال عليه السلام** لا غنى كال لعل و لا فقر كال حبل ولا  
 میراث كال ادب ولا ظمیر كال شاور **شرح** میفرماید  
 نیست هیچ تو اکبری مثل دشمن عقل استی میبکده عقل  
 داری همه چیز داری عبادت رخصت است خایه  
 که از ثروت و مال دنیا اشرف است بهم حاصل میشود



دیت هیچ فقری نماند ادانی که شخص با دامن سه کاه صبا  
باشد از شهر کس محسوسات و عاقل چهره غمی آید  
شمرده شود و هیچ میراثی مثل ادبیت که شخص خوب  
کانه حق الارث دارد از بهر خبر میرد ویت هیچ طهر  
یاری کننده مثل شورت کردن در شورت شرایط است  
که طرف شور باید مرد باشد عاقل باشد دوت باشد  
معروف است که از حضرت پرسیدند اگر زن شد حکم شورت  
چه خواهد بود فرمودند آنچه بگوید عکس آن رفتار نماید  
حال که تا اینجا اجازت فرموده اند ضرری ندارد در شورت  
طرف مقابل را هیچ بحک تجرت نیاری با مرد است  
که از صفات مردی عزالت رجولیه هیچ ندارد و چهره  
اقبل بهلول بسیاری در صورت دیوانگی عقل محسوس  
در یاد دارند شمنان شده که لباس دوس جلوه میکند چون  
شناسایی این جمله خالی از کمال نمیشود عاقل خوب است

یا هیچ شورت نکند یا آنکه در شورت بگوید طرف هر کس  
بر بر بگوید و اصل مطلب خود را آشکار نکند و جواب را نیز  
نخورد کند که عقل شخصی خود صحت و علت آنرا بسند چنانکه بگوید  
شورت کردی بپرسید که کتفه ایشان جواب چهره  
در مثالی بسته کتفه زنی را تا نداند خصم از سه پای را  
او جواب خویش بگفتی از او و رسوا گشت می بردی غیر  
حضرت پنجه هر دو در مجلسی با اصحاب کرام شاورده  
میفرمودند بسته بر بعضی ستور پوشیده شورت میکردند  
که خواص اصحاب تلفت بودند جواب عرض میکردند که  
از حضار بونی بردند و ادب می داشتند اگر چه از این مصراع  
کتفه ایشان جواب چهره اینو چه هم استنباط می آید  
که خود اصحاب هم از آن لطایف امر را خبر بوده اند  
علی ای حال غیر از آن شاورده داخله بوده که حدیث را  
ذوالوجین را میفرمودند که عرفای اصحاب اطلاع یافته



113  
اولی جان خود را تحمیر و اسفند لسان را ایجا و ابواب  
اخلاق می نمودند که وارد شده و خرد و انیکم و او کو ایا شمسکم  
و اخلقوا ابواکم اما صحرا مان از سر این خبر شده به بقدر  
بعضی ظاهر میروند اما در این کلام مبارک کجای الباعه هم شرط  
و قواعدی برای مشاوری قرار نگیرد که شخص عاقل عیو  
مشاوره را ظهیر و یاری میبندد خود مشاور چه اگر بادت  
عاقل شود که حق جواب را کس نمیداند این مطلب ظریف  
ناصراوت و اگر بادشمن هم مشاوره رود طرح دوستی  
یا آن دشمن بواسطه این مشاوره در اظهار عداوت میسر نکند  
و بکند افواید دیگر نیز مصمم شود که بوجدانیات متراست نباشد  
و تاسخ حقه معلوم خواهد شد **و قال علیه السلام**  
**الصبر** صبر علی ما کرهه و صبر ما تحب **شرح** صبر بر آنچه  
دوست نمی صبر و خوداری از چیزی که دوست نداری **و**  
از چیزی که دوست داری احتی صبری که داری **و**

جواب

موجب قرب حق سبحانه و تعالی و خیر دنیا و آخرت است  
کف پشیمانی که از ایمان **و** هر که را بود صبوری در دنیا  
در خیر است که من لا صبر له الا ایمان همین صبر است که صبر  
به و فقر و باید صبر داشت کی شکر از زینت چیزهای ناکوار کی  
ار آمدن چیزهای کوار و اشتیاق نفع **و قال علیه السلام**  
انصار فی الغریه و من لا یستقر فی الوطن غریه **شرح** میفرماید تو اگر  
در غریه بی وطن محض است و چغری در وطن عربی است در غیر  
حدیث نبوی حب الوطن من الایمان یعنی اخلاص کن آن باشد  
الدینا حیفه و لها بها کلاب و حب الدینا راس کل حلیه  
گفته اند زانکه اردنیات این اوطان تمام مدح دنیا کی حلال  
این وطن مصر و سه اقیانوس **و** این شهر است که در این  
در این مبارک کلام برای اول جاز است که در این غایت  
هر کس کسی غنای عبادت و صای حانی معصوم که غنای دنیا  
و آخرت است که نعم الهیه را فایز بشود و هر کس که بر صبر و صبی



که آخر است بادت تهنی قدم گذارد که در آخرت از اعمال  
 و عبادات پروردگار در دست چتری نشسته و فقر باشد  
 آن وطن غربت است یعنی سختی و تلخی غربت با و میرسد  
**قال علیه السلام** القناعة مال لا ينفد **شرح** بفرمان  
 مالی است که فانی نمیشود. کیمیائی ترا پاموزم  
 که در کسیر و رضا عیت. رو قاعت کریں که در عالم  
 کیمیائی به ارقاعیت. این صفت شریفه سنده  
 اولیا و بزرگانست و کسی که در قاعت و رضا سر برد  
 به وقت محتاج نمیشود که بواسطه دین فروشی دنیا می دراز  
 معمور دارد و چون ملک اخرت معمور باشد سختی کثرت  
 لایفی و مالی است لا ینفد **وقال علیه السلام** المال  
 مادة للشهوات **شرح** بچو فرعون مصح کرده ریش  
 برتر از عیسی پرده از ریش. او هم اسل شغال ماده زاده  
 در محمل مالی و جایی افتاد. هر که دید آن مال و جانی که

سجده افکوسیان را بخورد. کشت مسک آن که اندکی نهد  
 از سجود و از تحسیری خلق. مال را آید که در روی زهر است  
 و آن قبول و سجده خلق است. آن ای سرعون یا موسی کن  
 تو شنای حبس طایسی کن. سوسی طایسان اگر بد شوی  
 عاجز می از جلوه و درویشی. موسی و برون ج طایسان  
 پر جلوه بر سر و درویشی. زشتیت پیدا شد و درویش  
 سر کون افادی از بافت. چون محک دیدی کشتی چوب  
 نقش شیرینی فید انگشت. ای ملک کر کین فرشت از چرخ  
 پوستین شیر را بر خود میبرد. غره شیرت نخواهد امتحان  
 نقش شیر و آنکه اخلاقی. از این مثال معلوم شد که مال  
 چطور ماده شهوات و مضرات آن از چاهها عاید شود  
 و اگر مال را بمصارف شرعی خود در موقع خدا جوی برساند  
 همیشه که مضرات آنرا نهد و فواید آن نیز بر قوم شده است  
 مال را که بر دین ماستی حمل. نعم مال صاحب خود را پس



**وقال عليه السلام** من حدك كمن شرب شراب **شرح** میفرماید هر که حد را  
 مثل کسی است که مرده میداند ترا که در واقع خود آن تذکره برتر است  
 که چون کسی ترسد عصیان نوزد و طرف رحمت الهی باشد پس  
 این ترسانیدن مثل ایست که مرده باد و میرسانند **وقال عليه السلام**  
 اللسان سبع ان غلبه عقر **شرح** میفرماید زبان سببی است در دهان  
 اگر بارگه بسته شود بخوش گذارد هرگز ندهد و در زنده بدر مقصود  
 جراحات زبانت که از جراحات سان سخت تر محسوب میزند  
 و ازین کلام مبارک یاد آور میشود همانطور که سبع در زنده را  
 مقید و مضبوط بامداد است این گوشت پاره زبان را سر نباید  
 باختیار خود که است پس ضبط زبان که کشیدن از زخم است  
**وقال عليه السلام** المرء عقر عقره **شرح** ایست جمله کلام  
 بکنایه شپه میفرماید زن را بعقری که مثلاً شیرین است میش  
 و گزیدن او یعنی فرقی که در زن و عقر است این است که از  
 عقر و شش و شخص مفر است ولی از لبه و جمله کلام زن

که بفرستد

که بفرستد لسه در عقر و مارات خوش دارد که حلاوت می  
 و الا در مضرات بلکه از عقر و مارات بالا تر شود و چنانکه  
 یارب مارات است بین بگریز او **شرح** تا نریزد بر تو نه آن زشت خو  
 یارب از زده بردان هر سبب **شرح** مرد نبود آنکه افتد زیر زن  
**وقال عليه السلام** الشیخ جفاح الطالب **شرح** میفرماید  
 شاعر عکرمال شخص طالب است که تا شغنی نباشد گانه طالب را  
 بوصول مطلب دست و پائی و موجب جبران اریصال مطلوب  
 میکرد مطالب دنیا و آخرت خارج ازین نیست که در طلب و  
 سوغ سوغت می یابد **وقال عليه السلام** اهل دنیا کرب  
 بسیار هم و هم نیام **شرح** میفرماید اهل دنیا مانند کاروانی هستند  
 که میسرند ایشان را و آنها در خواهند بخلاف اهل الله و انسانی  
 که بجز خدا قصدی ندارند محصور که اهل دنیا در خواب غفلت اند  
 عبور دارند اهل معنی دیدار و منشی مخصوص دارد که در موقع قصد  
 نه در خواب غفلت و لا اجماع است همچون پلست ترا در در

شرح  
 میفرماید هر که حد را  
 مثل کسی است که مرده میداند  
 ترا که در واقع خود آن تذکره  
 برتر است  
 که چون کسی ترسد عصیان  
 نوزد و طرف رحمت الهی باشد  
 پس این ترسانیدن مثل ایست  
 که مرده باد و میرسانند  
 اللسان سبع ان غلبه عقر  
 شرح میفرماید زبان سببی  
 است در دهان اگر بارگه بسته  
 شود بخوش گذارد هرگز ندهد  
 و در زنده بدر مقصود جراحات  
 زبانت که از جراحات سان سخت  
 تر محسوب میزند و ازین کلام  
 مبارک یاد آور میشود همانطور  
 که سبع در زنده را مقید و مضبوط  
 بامداد است این گوشت پاره زبان  
 را سر نباید باختیار خود که است  
 پس ضبط زبان که کشیدن از زخم  
 است و قال عليه السلام المرء عقر  
 عقره شرح ایست جمله کلام  
 بکنایه شپه میفرماید زن را  
 بعقری که مثلاً شیرین است میش  
 و گزیدن او یعنی فرقی که در زن  
 و عقر است این است که از عقر و  
 شش و شخص مفر است ولی از لبه  
 و جمله کلام زن که بفرستد



**و قال عليه السلام** فهدوا وجهي غربا شرح ميفرمايد  
 دوستان غربت است جایی که هیچ دوست یافت نشود  
 و شخص تنها میماند عبارتست از خانه آخرت چاره آن است  
 که خدا را بعمل خیر بسته عالی فضل دوست خود قرار دهی که  
 دوستی خدا اصل دوستی دیگران نیست که شخص را تنها و غریب  
 بگذارد در اخبار صا قدیم قوم است که یکی از قلایه آنحضرت  
 در مسائلی که از آنحضرت تعلیم گرفته و عرضه میدارد میگوید در آن  
 کل محبوب یقاربه حبیبه عند الموت حضرت همی الی الی  
 بل یونس فی وحدتی و بفضل انخیر و هو فی قوله تعالی و من  
 یصل خیر یجز به بعد از این فصل که آن شاکر حضرت صا  
 علیه السلام برای آنحضرت پاسبان نمود حضرت در مورد حدیث  
 نیکو کفایت اکنون در این محضر فرمایش مقصود حضرت علیه  
 عبرت و تنبیه را باب غفلت است که دوستان بی اعتبار را  
 تنها و غریب میکند پس تدارک و رستگاری نماید که تنها و غریب

**و قال عليه السلام** فوت اسحاجه ایون من کلکها  
 غیر اینها شرح مقصود اسکال و نحتی طلب حاجت است از راه  
 ایون بالضم و الیون بالفتح خواری و تجارت یقال  
 امانه استخف و الاسم الیون الممانه یقال حل فی حمانه  
 ای ذل و ضعف و استهان استخف و الامانه التخیل  
 استخف و انجا از معنی استخار استعاره شد دست بپا  
 ميفرمايد فوت کردن حاجت آسانتر است از طلب نمودن  
 بنیز ایش یعنی وقتی که لابد شود شخص بطلب حاجتی از راه  
 آسانتر است که بالمره آن امر کند و فوت حاجت را  
 دست حاجت چو بر پیش خدا و در آنجا که جمیع کرم و عفو را  
**قال عليه السلام** لا تسعی من اعطاه تعلقیل فان اعطاک  
 اقل منه شرح چاکمن اردادن چنانکه پس بدستی که  
 محرومی نمیدی کمتر است از آن گنایه این است که هر قدر  
 مقدار باشد کم یا زیاد هر چه در قوه داری از انفاق نصیحت



وگو چون کم بود چاکردم و ندادم که هر قدر کم باشد آری  
 و صراحت کثرت با میشود طرف مقابل دنیا ری هم  
 مستحق است پس نباید محروم داشت **و قال علیه السلام**  
 العفاف زينة الفقر **شرح** میفرماید پاک دانی عفت است  
 زینت در دیشی و فقر است این مطلب را اشارت دارد  
 که در چهری و سختی روزگار که مقام ضطر است هرگاه  
 حفظ پاک دانی و عفت نماید پسندیده و زینت شخص است  
 که باشد شش اسباب خود داری شده اما چون کار در دنیا  
 رسد دیگر آنجا بغیر از اینکه شخص باده بخلاق قادر و حیا  
 برد و متوکل علی الله باشد دیگر چاره نیست و در نصایح  
 و سخت بودن کار هر قدر سخت باشد چون پناه خدا  
 جویند ان قادر چون بخوشی کفایت فرماید که  
 ارحم الراحمین است این بنده شرمند در دنیا در دنیا  
 ندارد این است که در هر باب خبر خدا توکی ندارد

علی الله فی کل الامور و بخش صاحب الباری محمد و آله  
 و فاطمه الزهرا و آلهم صلی **و قال علیه السلام** او را  
 ما ترید فلا یل کیف کنت **شرح** تیل من الابال و الابال  
 من البالات و البالات معنی سخن میفرماید چون باشد  
 آنچه اراده کرده از اردو می بخورن باشد که چگونه  
 میاشی تو یعنی خط تو ما کی غم کار جهان بسیار غم خور  
 که جهان نیست باید از مقصود این که چون دنیا پدیدار  
 از دنیای نیویه نیرشانی ندارد که اگر چیزی بخوای  
 و تو نرسد آنرا موجب باسف و اندوه قرار بدی  
**و قال علیه السلام** لا تری سجال ان مفرط او  
 مفرط **شرح** میفرماید منی جابل را که از حد در گذرد  
 بتقصیر کننده چاره اطا در لغت معنی از حد تجاوز کردن  
 و تلفت و شش و فسادن بزرگ نمودن باشد اینجا  
 بطور کلیه این مطلب اشارت دارد که جابل هم تفریط



هم در نیکو از حد تجاوز میکند که موقع تقصیر شود برخلاف  
 که بحد اعتدال میرود و خیر الامور وسطها را همه قسط  
 میدارد این عنوان در حق جابل شایسته است که کسی بطریق  
 جمال مردم نادان را امور مفرط نباشد و حاصل  
**وقال علیه السلام** اذا تم العقل نقص الكلام  
**شرح** میفرماید چون بحد کمال رسید عقل ضرر نقصان  
 یافت کلام که تحصیل عقل مستلزم کم گفتن باشد  
 فوائد خاموشی بسیار نوشته اند که حاجب شرح  
 ولی هر کس هر قدر در انیمورد نوشته باشد این در بیان  
 حضرت دارایی همه آنها هست و اتحق نظیر این  
 از قوه بشر خارج باشد **وقال علیه السلام**  
 الله حسیه خلق الابدان و یحد الآمال و یقرب البینه  
 و یبعد الامنیه **شرح** میفرماید روزگار گمراه کننده میدارد  
 بدنها را و نو میکند از روزگار و نزدیک میکند مرگ را

و دور میدارد امنیت و راحت را چون این قارر دور  
 باستان رسیده و شب دور در این کار است  
 آن باشد که پیری ظاهر را بصفای ایمان جبران  
 وقتی که نور ایمان باشد بدن خواه گفته شود یا نه  
 یا منهدم مساویست و این را ایمان تبرک از روزگار  
 حاصل میشود در بیان معنی آیه لقد خلقنا الانسان فی احسن  
 و آیه و من نعمه نكسه فی الخلق اخلا یعقلون در بیان  
 تفسیریه الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات الى اخره  
 بهد الایات المبارکه شرح متعرض این مطلب است  
 برخی از این است شهادت **ان رضى کتاب او** و  
 شد به پیری تحویش **یوسفا** **ان یروا ان من شئ**  
 وقت پیری ناخوش **صلی** و انقد رقصان را چون  
 کشت دیری و اما همچو کمال **برف کشته می** مجور زرع  
 و ترشح روی کشته داغ **د** رنگ لاکه کشته **رنگ** عصار



زودش کشته چون بر دلا چم چو یکش شده بر دلا  
 گرمی اعضا شده خسرده اگر مردی در دل که بقی  
 می بکشدش نعل وقت شد این خود اما غم و در کتب  
 هر کی زینهار رسول مرگست یک اگر باشد خوشتر حق  
 نیت از بری را نقصان استی او هست چون است  
 کانداز استش رسک است که میرد استخوانش در  
 زرد زده شمع شمع نور و اما که نورش بکشد  
 که خورشید یکد زیر و زور کل مانند خارا اما بسیار  
 زرد و سبز و چون زکاء تا حد زلت کرد این  
 که از و این جلا کرد جدا خوش را دید و چون  
 زهر قال است پس ایمن شادی که عشق و عالم کر  
 عاشق سر اندازد و حرم حرمش که زور عاقل  
 کرد دعوی کاین جلا کند و نه تمام که با انداخته  
 خرم آن است و این خجسته **قال علیه السلام** من نضب نفسه للناس

در فاته

و من فاته تعب شرح نصب تحقیق در در رحمت و شرف و تعب  
 يقال نصبای تعب با به طرب به نصاب ای دو ب  
 سیر مایه کسی که فیروزی یافت با چه مراد او بود از  
 دنیا رنجور شد به حراست و زیاده نمودن آن کسی که  
 فوت کرد متاع دنیا را رنج و حمت کشید برینا فدا  
 و بواسطه عدم مراد فقر و فاقه بکشد کنایه ازین است  
 که این دنیا ای دنی در غنا و فقر اهل خود را زحمت دار  
 و با فقر هم در حق فریفتگان خود وفا نمی نماید  
 پس در طلاق دنیا مردان خدا بکنند و خود را  
 ازین در رحمت که در دست نیست دنیا فرمود آسوده  
 دعوی محبت کسی کند که کراوه جان بآید رال حضرت  
 و بر سر سده طایفه جامه بصرش خرم که صادر جامه  
 خاک در خاقانه فقر و غنا کرد عالم خرم از فقر  
**و قال علیه السلام** من نضب نفسه للناس



فلیان بیدار تعلیم نفس قبل تعلیم غیره و لکن تا دیده بستره قبل تا دیده  
 و معلّم نفس و مود بها حق با جلال من معلّم انفس و مود بها  
**شرح** در این فرمایش مبارک حضرت شاه ولایت صلوٰه  
 و سلام علیه هم تنیدار باب غفلت است یعنی کوشش در پیشگاه  
 و برتری حق مردم لازم نیست چیزی که برای همه کس از همه  
 لازم تر باشد تعلیم و تادیب نفس است خاصه برای آنکه خود را  
 پیشوای مردم ساخت و عظام کین جلوه در محراب منبر بخند  
 چون بخلوت میرسد آن کار دیگر میکنند کویا و در غیبه از  
 رورداوری کاینکه قلب و عمل در کار و آینه در کینه خنده ای  
 میگوید النعمه العظمیٰ اخروج عن النفس لان النفس اعظم حجاب  
 بینک و بین الله نفس از بین چهار عوالم که در لیل است  
 بنوا لاتدب کربای که در ذیل این آیه شریفه قرار یافت  
 و عباد الرحمن الذین یشون علی الارض بنوا پس چون با  
 برکی در یاست و پیشوائی طالب است حضرت صلوٰه و سلام

باین زبان

باین زبان میفرماید کسی که بنده کرد خود را و نصب نمود نفس خود را  
 برای مردمان پیشوایینی خود را بنده کرد مردم قرار داد را  
 واجب است که شروع و ابتدا کند تعلیم نفس خودش از  
 تعلیم غیر خودش با رعایت این مطلب واجب است که تعلیم  
 موافق قانون شریعت مطهره نبوی صلی الله علیه و آله و سلم باشد  
 تا تعلیم غیر خودش میرسد و فعل جلیل خود او باشد مشا را  
 او باین دامنوز کار نفس خود و ادب کننده آن شخص است  
 پس دیده و مکارم اخلاق تعظیم و تکریم حق و سر او را  
 از آموزنده مردم و ادب کننده ایشان **قال علیه السلام**  
 نفس المرء خطاه الی جمله **شرح** میفرماید نفس زنون مرد کام  
 و قدم زدن اوست بسوی مرک او یعنی هر روز و هر دقیقه  
 مرک نزدیکتر میشود پس در تذکر آن غفلت و تقابل  
 شوق لیل التوم مما یجمعون باش در اسرار استغفار و  
 اندکی صرفه کن از خواب غفلت ارمان هر لحافش



۱۴۲  
قد ارک برک در این سفر مرک که برای تقدیم نفس ازین سفر  
این است که در کلام آمده محمد بن ابی ان لم یکن فی جنة  
آخذ من اثمهم بهم انهم كانوا قتلوا کثیرا من الحسنین كانوا قتلوا  
من اللیل یجمعون و بالاسرار هم یستغفرون در شرح  
جله اول من تولعات الخیر فقیر که بهم مبارک حضرت اقدس  
اعظم امین السلطان مد ظله العالی تمیبه و ترجمه و تقدیم شد  
در شرح این بیت تفسیر این آیات مبارکه که انظر انکم تسبیحون  
و تحقیقا بر هر کاران در شهادت چشمه برای خوش مستقرند  
جات لم یطع جمع می نماید که در واقع بهشت موعود تنهایی  
بلکه خدا در هر عالم برای هر کس نفع و احوال حسب  
و فعال بهشتی آرایش میدهد چنانکه این عبارت لم یطع  
و حال بهشتی را ازین ازمنه ثلاثه خوانده شود جای  
مستقر بودند حال مستقر شدند بعد ازین هم مستقر خواهند  
که خدا امین در جات خواسته و جات جایگاه آنها

در حالی

در حالی که آخذ باشند ائمتین و ائیل آید چهرای عظمی  
از برورد کار خود را قال القاشانی ان لم یکن ای الدن  
تجدد و اعلی تعلقات الطبیعه صفات النفس البهیمیه  
اصفات و علومها اخذ من انا هم بهم من انوار تعلقات  
اصفات انهم كانوا قتلوا کثیرا تحقیقا یتقیها من ارباب  
در شهادت قال القاشانی ای قبل الوصول الی مقام  
اصفات محسنین فی مقام العبادات و الهامات  
و احسان ان تعباده کما کتب تراو فان لم تکن تراو  
فانه یراک كانوا قتلوا من اللیل یجمعون این آیه  
تفسیر احسان این طایفه علیه مصعبین را نماید در جمیع  
مازاید است الجوع النوم و یجمعون خبر است برای  
كانوا انقدر کلام كانوا اتقیها قتلوا من اللیل ای فی  
طایفه من اللیل انهم میسودند و یا خود را مصدیر است  
که تقدیر ان كانوا فی طایفه قتلوا من اللیل جوهر هم



این تقدیر مرفوع میشود زیرا از او کافرا بدل میشود خود  
 ما موصول باشد ای اندین همچون فیه و بالا سحاریم استغفر  
 و کما این طایفه علیه در سحر استغفار نمایند بان وجهی که  
 کافران آتش را از اینها چندین جبرام ظاهر آمده و اما تبار  
 و کافران فی لیل من لیل الاحتجاب یا یغفلون عن السلوک  
 و بالا سحار ای اوقات طلوع انوار تجلیات و نشأ  
 ظلمه صفات نفس مستغفرون ای یطلبون الانوار  
 الی تشر صفات نفس بر صاحب منظومات منوی میگوید  
 که از یحییون قلیل النوم باشش یعنی از آنها که نادمی  
 کم نوتر و از آنها باشش در سحر استغفار نمایند  
 قلیل خور خواب نموده بقدری بر گذارتا در روز  
 برای خود است او نیز باشد احوال حضرت میوب الدین  
 صلوات الله علیه در این فرمایش میفرماید با نظر که قلم  
 بجانب مقاصد میرود و طی مراحل نماید نفس انسانی سیر

عزیت نموده در حرکت است و طی ساعات و دقائق ایام  
 و شور و شهادت و بوقت مرک نزدیک می آید و این شهبی است  
 معقول عالی چه قسام سببه تشبیه بر بیه در اول  
 با جهال عرض شده ولی این تشبیه نفس بقدم در طی اوقات  
 معنوی و یکو تشبیه اس بر تر و علتر از علم بدیع و دیگر این  
 ازین جمله تشبیهات مستنویه دارند از جمله این بیت که گفته  
 این خط جاد که صحیح نوشته یا ران رفته از قلم نماند  
 سکه فرار با همه سربسته است که آخرت بر دم و ساق  
 ولی استحقاق تشبیه در فرمایش حضرت صلوات الله علیه  
 بی نظیر و خارج از قوه بحصلیه بشریه و تقریر و تحریر است  
 روحا و جسمه الله و **وقال علیه السلام**  
 کل معد و متفرض و کل متوقع است ان الامور اذا اشتبهت  
 اختلفت اخرها اولها **شرح** ازین فرمایش مبارک چنان  
 معلوم میشود که هر کار پوشیده را بایستی بقیاس دل



مثلاً و تقریباً که مگر مطلبی پوشیده و محرمه صحبت دارند تقریباً  
و قیاس اگر فرج و انبساطی از حالت آنها ظاهر می شود  
در آن صحبت بوی خیری میزند و اگر توشی حالی پیدا شود یا که  
قضا و اظهار نماید مفهوم میگردان صحبت را مگر در حدود  
پس با این قاعده بدایت امر معلوم و ظاهر شده که شمرده  
بر آیند و است مثلاً ایام شهر و کسین میسر و است  
که برای پی رود و یا هر سالی فرضاً سیصد و پنجاه و چهار  
روز است اول هر ماه یا سال که ظاهر شده بهی است  
که آخر آن ماه و سال هم خواهد رسید که آن آخر سال  
و ماه محل انتظار است و خواهد آمد اینجا در فراموشی  
از ممد و مقصود عمر و از متوقع و محل انتظار مگر  
تفسیر نوشته اند و از آن لامور بعد علت شود نه  
که میفرماید هر شمرده شده بصورت هر شمرده شده  
در متوقع و وصول می آید علت اینکه کارها چون پوشیده

عبار

اعتبار کرده شود آخر آن با دل این فرمایش مبارک  
تفسیری است برای حدیث شریف لدو الموت  
و انوا الخراب که ابتدای بنای عمارتی با مان  
و خرابی آنرا چشم بصیرت بینند و در مرکز محل  
بارشاسند فالتبر و یا اولی البصار هرگاه  
در مرکز کتی نیت این علت ارضا است حد  
قدسی میفرماید عجب لمن یعن الموت فحکف  
عجب لمن یعن بالحساب فکیف یجمع المال  
هر که اول بین بود اعمی بود هر که چشم می بیند  
هر که اول میگردان کار اندر آخر او مگردان  
حکم چون عاقبت اندیشی است یا دشاهی بند در روی است  
عاقبت پنهان بود اولی شاد در مگردان علم بالاد  
**و من حصر من صمد الضبانی** غده و حوله  
و سالت عن امیر المؤمنین علیه السلام قال فاشهد لحد



۱۲۸  
 رایتی فی بعضی اقصاء و قد ارجی الیل سد و له و هو قائم فی محراب  
 قابض علی حجتی تمکین تعلیم و یکی بکار اخیر و بقول  
 یا دنیا یا دنیا الیک عینی ابی تعرضت ام الی شوق لا حال  
 حینک مہیات غری غیری لا حاجت لی فیک قد طلعتک ثنائی  
 لا رجعت فیہا فیک قصیر و خطرک سیر و املک حقیر آدمی قلہ از  
 و طول الطريق و بعد السفر و عظیم المور **شرح** این کلام خبر  
 ضرار بن خمره از بنی است در بعضی از نسخ خمره را حضرت زکریا  
 در ہر صورت اسم است غیب ضعیف کہ مسلم و محل اوست  
 نزد داخل شد و نوبی مادی و پرسید ن مادی و از  
 از حالات امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اللہ علیہ و آلہ  
 و تفصیلی کہ این شخص مادی مادی از حضرت بیان میکند کہ  
 در آن عقل حاضر و تلف فقیر میرسد کہ جارت بعضی میرود  
 یکی آنکہ این کریم و مناجات حضرت مدبر کا حضرت زکریا  
 اگر چه عشق الہی است و امر از سنویر از کسی کا ذیست خود

میان عاشق و معشوق بہر بسیار چو باران از نماید شمایار  
 و لی ازین مطالب گذشتہ در این موقع این کریم و مناجات  
 با سلوب حکیم بودہ و آن شخص نیز بقاعدہ اسلوب حکیم  
 نموده و اسلوب حکیم آنست کہ شخصی عالم مردمی لیسیم اشارت  
 و نصیحت قصد نماید و برای امحاض فصیح بامین آنها خود  
 ادخال نموده نصیحت را ادباً بنفخ و بگوید نفس خود را بکار  
 و بآنها تفریض نماید تا بقاعدہ این اسلوب بآنها کلام  
 اظہار دارد و کما ورد ہذا الکاسلوب فی القرآن قال است  
 تبارک و تعالی فیہ جا کیا عن حب النجار و مالی لا عہد  
 الذی فطسری والیہ ترجعون **در بیان** کہ حبیب بنجار  
 بقوم انطاکیہ رسی را کہ از حاجت حضرت عیسی علی نبیا  
 و علیہ السلام نودہ پرسیدہ و از نماز و سجدہ و آید بآنها  
 و در ارشاد کمال تعلق مراد نموده اول نص خود در ہر من  
 نصیحت ادخال داشته بآنها علی وجہ التفریض و التفریح



۱۴۰  
گفت چه چیز است برای من که عبادت میکنم اینجا فادری را  
که مرا نیست است کرده حال اینکه جلد شما بحضرت رایت  
انقضای طهارت این بود که ما کم لا تعبدون الهی فطرکم  
والیه ترجعون پس این قاعده را در بعضی محاسن نصیحی  
خواهی این منی شود بر تو همان مالی لا عیبه آفرین چون  
میکنی بعضی است که برایشان بندگی آید کرن  
آزاد بندگی اگر شود بگذرد از بندگی و در  
همچنین اصل نشسته پیش می که در محراب نشانی  
تا شود محبوب و محروم از صاحب واقف از حیران روح و  
روی بر تابد ز دل احباب زود بستاند بوی حیران  
یک نکته هم اینست که طلاق متبه نکاح است یعنی مثلاً کسی  
در حاله نکاح او نباشد طلاق میگوید اینجا که حضرت فرموده  
قد طلقک چه وقت دنیا را بکلی در آورده بودند که اینجا  
میفرماید جواب فقیرانه نکاح دنیا عبارت از آمدن دنیا

چه هرگز

چه هرگز دنیا آید گانه دنیا را بکلی آورده و طلاق دنیا  
از ترک دنیا در احادیث شریفه نیز دنیا را حضرت راضی  
فرموده که در دنیا در یک شوهر باشد حاصل حرمیست  
در جواب معاویه از حالات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
صلوات الله و سلامه علیه بیان کرده گفت پس که ای مردم  
تجسس ندیدم آنحضرت را در بعضی از مواضع توقف و در جای  
فرود داشته بود شب پردای خود را و این گنایه است از طهارت  
یعنی ندیدم آنحضرت را در شب تاریکی که پستاده بود و در  
عبادت خود قائم و اکثر آن دو محاسن خود را بکفر  
بخشیدنی را می میکرد مثل بی آرامی شخص را کرده و کرده  
بچو که عم رسیده و میفرمود ای دنیا ای دنیا البته رجوع کن  
و دور شو و رجوع کن بوی خود و بخود مشغول باش این که از  
از جهه تاکید است و هر دو جار و مجروح و مطلق بفعول حذف است  
و در این تقدیر است که ارجحی یکی است باب قرین دانستن



پیشانی و خود را بمن بنمای یا بسوی من آر و مندی بنمای و بطلب  
 بر سخنی نزدیک بیا بمن وقت فرصت غرور تو دور است این طرح  
 فریب ده غیر مرا هیچ حاجتی نیست مرا در مقام بی ثبات تو در هیچ  
 از امور محقق دادم ترا سه طلاق که هیچ رجوعی نیست مرا در طلاق  
 پس عیش تو کوتاه است و قدر بزرگ تو کم و امید تو خوار و آردنی  
 و دراری راه و دوری سفر و قرارگاه و بزرگی فرود آمدن خطاب  
 درین فصل اگر چه توجیه است بدینا اما فی الحقیقه خطاب و عبا  
 با نفس است و منی کردن او ارشدهای دنیا و عدم غم غم را  
 لذت این سرا **و من کلام له علیه السلام** عتید علی  
 لئلا لما سئل کان سیرک الی بقضاء من انه و قدر به کلام  
 به انما و الله یخلق الحجه و بری القسمه ما و طاموطا و لا یطام  
 و بقضاء و قدر به یا شیخ لقد اعظم الله اجرکم فی سیرکم و انتم  
 ساریون فی مصرکم و انتم منصرفون و لم تکنوا فی شی من کلام  
 مکرمین الیهما مضطربین فقال علیه السلام و یحک لعلک ظننت قضاء

و قدر احاطا و لو کان کک کذک لک لطل الثواب و العقاب  
 و سقط الوعد و الوعد ان الله سبحانه امر عباده بتخیر و نهام  
 تحذیر و کلف سیر او لم یكلف عسر و اعطى علی التقلیل خیر او لم یعصر  
 مغلوبا و لم یطع مکررا و لم یزل الیه سبیا لعلبا و لم یزل الکتب لعلبا  
 عبدا و لا خلق السموات و الارض ما یمنها باطلا و ذک فی البدن  
 کفر و انویل للذین کفروا من النار **شرح** انکلمات مبارکه حضرت  
 علیه السلام است وقتی که بشام شریف فرامی شد مرا سائی را  
 چون سوال کرد از آن حضرت ای بخت رفیق تو بجا بی شام بقضاء  
 از جانب خدا و بقدر او بعد از طول کلام که اس کلمات حاصل  
 و متعب و برگزیده است از آن حضرت فرمود بختی آن خدائی که  
 بشکافت دانه را در زیر زمین آفرید بنی آدم را اگر تم عدم قدم  
 نزدیک در هیچ موضع قدم و فرود نیایدیم در هیچ وادی در این صحر  
 با مردم عالم مگر بقضاء و قدر پروردگار عالم بعد از استماع این سخا  
 مرد شامی گفت نمی شنم برای خود مرزی در این صحر نظر زیرا که تو با



ترتیب شود و امور بسیار در بر امور جاریه آنحضرت فرمود  
 مگو تا موشش باشی شیخ هرگز نبزرگ بسیار کرده و خداوند  
 مرد شمار را در رفتن شمع در آن حال که بر رویه ببار کشتن شمار  
 وقتی که بار کردید و نمودید در هیچ چیز از حالات خود با کرا و جا  
 و بجانب آن مضطر محسوس نشدگان سایل شامی گفت چگونه  
 چنین باشد و حال آنکه قضا را اندام را بسوی آن پیش آنحضرت  
 علیه السلام فرمود و یک و این کلمه است که در وقت رحم  
 گویند همچنانکه ویل کلمه است که در وقت عذاب گویند یعنی خدا  
 بر تو رحم کند ای پروردار این سخنها می تو در پام زرد شایه  
 گمان برده قضای لازم و قدر تخم چنانچه قضا و قدر میوه  
 این اراده تو باشد ثواب عطا در میان می نماید و قضا  
 میشود و عده برابر و عید شکر که آن ثواب عطا است  
 بدستی که خداوند تعالی امر فرموده بندگان خود را از روی  
 دادن و مخیر داشتن نهی نمود پس امر را از روی ترساندن پسند

مخیر

چون این کتاب مستطاب نوح البلاء و حکم علیه حضرت علیه السلام  
 امام المتقین فاطم الکفر ایمان یقین مجیر اعاصین الملوک  
 علی بن ابطال صلوات الله و سلامه علیه منسوب است  
 بنقد هم فطامه محضانه نوشته و جبارت و زریه حال  
 خود را در خانه زادی با کمال شکر و دعا کونی نظیر این حکایت  
 دیده از رحمت عظیم حصلت کریم شاد او لیا علیه السلام  
 انما و من التحيات اركا طمع دارد که قبل از امام  
 شرح و انجام این خدمت در راه همین قلیل که کثیر  
 دلیل است خریداری خدا ریت چون خداوند شهادت  
 علیحضرت قدر قدرت اقدس بیا یون سائده اسلام  
 ذوالقرنین **ملك الملوك ملك باصره** درین جلد  
**ملکه و سلطان** نه بچگون متوالیه نموده و بسیاری از او  
 منصور و نموده است الهام فرماید که انما نبسته بهای  
 تا انرا به خصص نعمت و وسعت انجام آن که یادگار



ازین دولت جاود شوکت و این عهد فیروزها یون  
 من افاضل عالم و خدا پرستان خواب بود بر اواری جای  
**حکایت** در چهار مقاله عروضی نوشته است در  
 و خبر نویسی فاقعی دارد و صنعتی است شریف که غشی قائل  
 در خد مکه اری و صنعت پرستی از عهد و ولایتی خط  
 کلام الله محمد بآبی بیرون آید و صاحب این صنعت نکو  
 فرغتی باید که بنگات مطالب بزرگ و شیرینی برین  
 سخن را ندکی از بادشاهان قدیم با سکا فی مشی  
 فرمود تا فرمان و نامه یکی از دول صادر نماید  
 یادداشت نموده سخنان رسید مثال امرها یون  
 درین نگارش نامه فرمایشی که عرق سحر فکر و اندیشه  
 تا صلاح دولت و ملت را یک کلمه انجام و ایجاد  
 خادمش رسیده و گفت در خانه آمد لازم است  
 بازداره فکرش را بهم ریخت که در نامه نوشت حایر

لازم است که خود گفت قیامت آنچه نوشته نیاید چون  
 نامه سلطان رسید ان کلمات را از سخن بکانه دید و  
 حال پرسید و گاه موهبه دانست اسکانی را رحمت آورد  
 و چندان سفت کرد که دیگران ان قبل کلمات بگوشت  
 و آن کلمات شریفه دین و دولت را متروک ندارد و گفت  
 اول این نامه را با صحران بدرجه رحمان است که سوره  
 مبارکه قل هو الله را بکلام فصیحی عرب  
 احمد الله تسالیر اقبال طالع است و رعایا و برادر  
 امن و امان کمال آسایش و دست بدعای خود مبارک  
 مشغول خانه را دین خانه زاد قی عنوان کار نیز که علی  
 رسایل خاصه هایونی احمد الله بانواع رحمت و جلال  
 نایل است تسبیح عیدانه بشا رسد توفیق انجام می دهد **الموعود**  
 شد ناصر دین که مهر و مهر برده او تا همیشه شری برده او  
 کر خسر د این سلطان نبود عجبی دست پرورده او



کتابخانه مجید فیروز  
۱۰۰۰  
کتابخانه مجید فیروز